

أَطَقْتُ يَا يُرَيْدُ عِنْدَ أَعْمَدَتِ عَلَيْنَا أَقْطَامَ الْأَذَى وَ أَقَاةَ الشَّيْءِ فَأَخْبَعْنَا شَأْءَ كَمَا  
 شَأْءَ الْأَسَاءَةِ أَرْبَا عَلَى اللَّهِ هَوَانًا وَ بَكَ عَلَيْهِ كِرَامَةً وَ أَرْبَا ذَلِكَ لِيَطْمِ عَطْرَكَ  
 عِنْدَهُ فَتَمَنَيْتَ بِأَنْفِكَ وَ تَطَرَّتَ فِي عَطْفِكَ جَنَلَانَ هَيَّرَمُوا حِينَ مَأْتَيْتَ  
 فَتَوَبَّقَةُ وَ الْأَمُودَ فَسَيْفَةً وَ حِينَ عَفَا لَكَ فَطَلَعْنَا وَ سَلْطَانًا فَمَلَا فَمَلَا أَسَيْدَ قَوْلِ اللَّهِ  
 تَعَالَى وَ لَا عَسَىَ الرَّبِّيُّ كَقَرَمُوا أَلْمَا لِي لَمْ عَيَّرَ لِأَنْفُسِهِمْ أَلْمَا لِي لَمْ يَلْزِمُوا مَا  
 عَمَاتِ هَيْبِي قَوْلِ اللَّهِ مَا قَرَيْتَ إِلَّا جَلَمَكَ وَ لَا جَزَيْتَ إِلَّا لَحْمَكَ وَ لَوَمَرْتُ عَلَى  
 دَسُولِ اللَّهِ يَا عَمَلْتُ مِنْ تَفْعِي دِمَا، مُدْرِيهِ وَ انْتَهَضْتُ مِنْ خَرْقِيهِ فِي عَجْرِيهِ وَ لَحْمِيهِ  
 عَيْنِي عَمَّعَ اللَّهُ مَقْلَمَهُ وَ بَلَمُ شَتَمَهُ وَ بَأَعَدُ عَقُومَهُ وَ لَا عَسَىَ الرَّبِّيُّ قَبِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ  
 أَمْوَانًا بِلَا أَحْيَا، عِنْدَ مَبِيتِهِ يَزْدَفُونَ... أَمِنْ الْفَتْلِ يَا آتِي الْفَلْكَ، خَيْرِيكَ  
 عَمَاتِكَ وَ إِيْمَانِكَ وَ تَوَفَّقَكَ تَابَ دَسُولِ اللَّهِ سَبَابًا قَدْ تَنَصَّصْتُ سُوْمَرِيَّ وَ أَبْرَيْتَ  
 فُخْرِيَّ عَمَّعَ بَيْنَ الْأَعْمَاءِ، مِنْ بَلِيٍّ إِلَى بَلِيٍّ وَ يَسْتَشْفِرُونَ أَقْبَلَ الْفَتَاهِلِ وَ الْفَتَاهِلِ وَ يَتَصَفَّ  
 فُخْرِيَّ مِنَ الْقُرَيْبِ وَ الْبَيْدِ وَ الرَّبِّيِّ وَ الشَّرِيفِ لَيْتَنِي هَمَمْتُ مِنْ وَجَاهِي قَلِيٍّ وَ لَا مِنْ عَمَائِي  
 عَمِي... أَطَقْتُ يَا يُرَيْدُ عِنْدَ أَعْمَدَتِ عَلَيْنَا أَقْطَامَ الْأَذَى وَ أَقَاةَ الشَّيْءِ فَأَخْبَعْنَا شَأْءَ  
 كَمَا شَأْءَ الْأَسَاءَةِ أَرْبَا عَلَى اللَّهِ هَوَانًا وَ بَكَ عَلَيْهِ كِرَامَةً وَ أَرْبَا ذَلِكَ لِيَطْمِ  
 عَطْرَكَ عِنْدَهُ فَتَمَنَيْتَ بِأَنْفِكَ وَ تَطَرَّتَ فِي عَطْفِكَ جَنَلَانَ هَيَّرَمُوا حِينَ مَأْتَيْتَ  
 فَتَوَبَّقَةُ وَ الْأَمُودَ فَسَيْفَةً وَ حِينَ عَفَا لَكَ فَطَلَعْنَا وَ سَلْطَانًا فَمَلَا فَمَلَا أَسَيْدَ قَوْلِ  
 اللَّهِ تَعَالَى وَ لَا عَسَىَ الرَّبِّيُّ كَقَرَمُوا أَلْمَا لِي لَمْ عَيَّرَ لِأَنْفُسِهِمْ أَلْمَا لِي لَمْ يَلْزِمُوا  
 مَا عَمَاتِ هَيْبِي قَوْلِ اللَّهِ مَا قَرَيْتَ إِلَّا جَلَمَكَ وَ لَا جَزَيْتَ إِلَّا لَحْمَكَ وَ لَوَمَرْتُ عَلَى  
 دَسُولِ اللَّهِ يَا عَمَلْتُ مِنْ تَفْعِي دِمَا، مُدْرِيهِ وَ انْتَهَضْتُ مِنْ خَرْقِيهِ فِي عَجْرِيهِ وَ لَحْمِيهِ  
 عَيْنِي عَمَّعَ اللَّهُ مَقْلَمَهُ وَ بَلَمُ شَتَمَهُ وَ بَأَعَدُ عَقُومَهُ وَ لَا عَسَىَ الرَّبِّيُّ قَبِلُوا فِي  
 سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَانًا بِلَا أَحْيَا، عِنْدَ مَبِيتِهِ يَزْدَفُونَ... أَمِنْ الْفَتْلِ يَا آتِي الْفَلْكَ، خَيْرِيكَ  
 عَمَاتِكَ وَ إِيْمَانِكَ وَ تَوَفَّقَكَ تَابَ دَسُولِ اللَّهِ سَبَابًا قَدْ تَنَصَّصْتُ سُوْمَرِيَّ وَ أَبْرَيْتَ  
 فُخْرِيَّ عَمَّعَ بَيْنَ الْأَعْمَاءِ، مِنْ بَلِيٍّ إِلَى بَلِيٍّ وَ يَسْتَشْفِرُونَ أَقْبَلَ الْفَتَاهِلِ وَ الْفَتَاهِلِ وَ يَتَصَفَّ  
 فُخْرِيَّ مِنَ الْقُرَيْبِ وَ الْبَيْدِ وَ الرَّبِّيِّ وَ الشَّرِيفِ لَيْتَنِي هَمَمْتُ مِنْ وَجَاهِي قَلِيٍّ وَ لَا مِنْ عَمَائِي  
 عَمِي... أَطَقْتُ يَا يُرَيْدُ عِنْدَ أَعْمَدَتِ عَلَيْنَا أَقْطَامَ الْأَذَى وَ أَقَاةَ الشَّيْءِ فَأَخْبَعْنَا شَأْءَ  
 كَمَا شَأْءَ الْأَسَاءَةِ أَرْبَا عَلَى اللَّهِ هَوَانًا وَ بَكَ عَلَيْهِ كِرَامَةً وَ أَرْبَا ذَلِكَ لِيَطْمِ  
 عَطْرَكَ عِنْدَهُ فَتَمَنَيْتَ بِأَنْفِكَ وَ تَطَرَّتَ فِي عَطْفِكَ جَنَلَانَ هَيَّرَمُوا حِينَ مَأْتَيْتَ  
 فَتَوَبَّقَةُ وَ الْأَمُودَ فَسَيْفَةً وَ حِينَ عَفَا لَكَ فَطَلَعْنَا وَ سَلْطَانًا فَمَلَا فَمَلَا أَسَيْدَ قَوْلِ



سازمان آیت‌الله العظمی  
 مقام عالی‌رتبه روحانی

# خطبه‌های آتشین

روایتی ساده از خطبه‌های امام سجاد<sup>(ع)</sup> و حضرت زینب<sup>(س)</sup>

در کاخ استکبار

روایتی از خطبه‌های آتشین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روایتی از خطبه‌های امام سجاد (ع) و حضرت زینب (س) در کاخ استکبار



سازمان اوقاف امور خیریه  
سازمان فرهنگی اهل‌بیت

## خطبه‌های آتشین

تهیه و تنظیم و ناشر: مجتمع فرهنگی پژوهشی معاونت فرهنگی و اجتماعی سازمان اوقاف و امور خیریه  
چاپ اول: پاییز ۹۴  
نویسنده: سید محمد علی جلالی  
تصویرگر: حمیده سادات غضنفری  
صفحه‌آرا: فاطمه سعیدی  
قیمت: ۴۰۰۰ تومان  
غیر قابل فروش

آدرس: تهران، خیابان نوفل لوشاتو، سازمان اوقاف و امور خیریه  
آدرس مجتمع: قم، بلوار ۱۵ خرداد، جنب امامزاده شاه سیدعلی  
مجتمع فرهنگی آموزشی  
تلفن: ۰۲۵-۳۸۱۸۷۱۵۶  
تلفن: ۰۲۵-۳۸۱۸۷۱۶۹

اهدایه

---

## فهرست

---

مقدمه

۵

فصل اول / خواهر شهید

۹

فصل دوم / فرزند شهید

۴۱



---

## مقدمه

---

عصر روز دهم محرم سال ۶۱ هـ ق لشکر یزید بعد از اینکه امام حسین علیه السلام را به شهادت رساند، دست به آتش زدن خیمه‌ها و غارت خاندان نبوت زد. در روز یازدهم محرم زنان و حرم امام حسین علیه السلام را بر شتران بی‌جهاز سوار نمودند و آنان را چون اسیران کفار در سخت‌ترین شرایط به سمت کوفه روانه کردند.<sup>۱</sup> شب دوازدهم را کاروان اسرا، پشت دروازه‌های کوفه و بیرون شهر سپری کردند و روز دوازدهم در حالی وارد شهر کوفه شدند که کوفیان در اثر تبلیغات عبیدالله بن زیاد در خارجی معرفی کردن امام حسین علیه السلام، جهت دیدن اسرا به کوچه‌ها و محله‌ها روانه شده بوده و با دیدن اسرا شادی کردند. سپس کاروان اسرا شهر به شهر گردانده شدند تا به شهر دمشق پایتخت حکومت یزید بن معاویه رسیدند. سه روز پشت دروازه‌های دمشق نگاه داشته شدند تا شهر آذین‌بندی و آماده جشن و شادی شود.

---

۱. نفس‌المهوم، ص ۴۹۰، مقتل ابی‌مخنف، ص ۳۵۱.

## خطبه‌های آتشین

سپس سرهای مقدس شهدا را در جلوی کاروان اسرا و از دروازه ساعات وارد دمشق کردند. مردم ناآگاه شام که به جهت تبلیغات یزید، از حقیقت ماجرا بی‌خبر بودند با مشاهده کاروان اسرا شادی و هلهله کردند و بر سرهای مقدس اهانت نمودند. اتفاقاتی که در شهر شام بر کاروان اهل بیت علیهم‌السلام گذشت به قدری تلخ بود که وقتی از امام سجاد علیه‌السلام پرسیدند در سفر کربلا، سخت‌ترین مصیبت‌های شما کجا بود، سه بار فرمودند: «الشام، الشام، الشام»<sup>۱</sup>.

این چند خط بیان‌کننده کامل فضایی که حضرت زینب علیها‌السلام و امام سجاد علیه‌السلام در آن خطبه خواندند، نیست ولی می‌شود تا حدودی تصور کرد که ایشان در چه موقعیتی قرار داشتند و در جمع چه کسانی بودند.

خطبه‌های مستدل و محکمی که چنان تاثیری در مردم شام گذاشت که یزید برای کم کردن فشار افکار عمومی، هنگام غذا خوردن امام سجاد علیه‌السلام را بر سر سفره خود می‌نشاند.<sup>۲</sup> و به حضرت زینب علیها‌السلام و زنان بنی هاشم اجازه داد که برای امام حسین علیه‌السلام عزدارای کنند و زینب کبری علیها‌السلام به مدت هفت روز برای آن حضرت مراسم عزا برپا کرد. آن مجلس به قدری در زنان شامی تاثیر گذار بود که پس از گذشت چند روز از آن مراسم، مردم آن چنان نسبت به جنایت‌هایی که در حق خاندان پیامبر صورت گرفته بود متأثر شدند و به قدری از یزید متنفر شدند که می‌خواستند به قصر بریزند و او را بکشند که یزید دستور داد آن مراسم را تعطیل نمایند.<sup>۳</sup>

۱. مقتل ابی مخنف، ص ۳۸۵.

۲. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۳.

۳. نفس المهموم، ص ۲۶۲.

## مقدمه

پس از آن بود که یزید شروع کرد به معرفی کردن ابن زیاد به عنوان متهم اصلی حادثه کربلا! هر چند که این ادعای او هیچ‌گاه پیگیری نشد و او هرگز ابن زیاد و دیگر حاضران در فاجعه کربلا را محاکمه و مجازات نکرد و حتی مناصب‌شان هم تغییر نداد!<sup>۱</sup>

خطبه‌هایی که مانع شد تا یزید به هدف شوم خود در به شهادت رساندن امام سجاد علیه السلام دست پیدا کند و مجبور شد تا ایشان را همراه کاروان اهل بیت علیهم السلام روانه مدینه نمود. و البته برای فریب مردم شام، هنگام حرکت کاروان دستور داد محمل‌های‌شان را زینت کنند و اموال فراوانی به آن‌ها بدهند.<sup>۲</sup> خطبه‌هایی که باعث شد یزید از فاجعه کربلا پشیمان شود و نگذاشت سرّ نی در نینوا بماند و کربلا در کربلا.

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۸۹.

۲. البداية والنهاية، ج ۸، ص ۲۰۴.

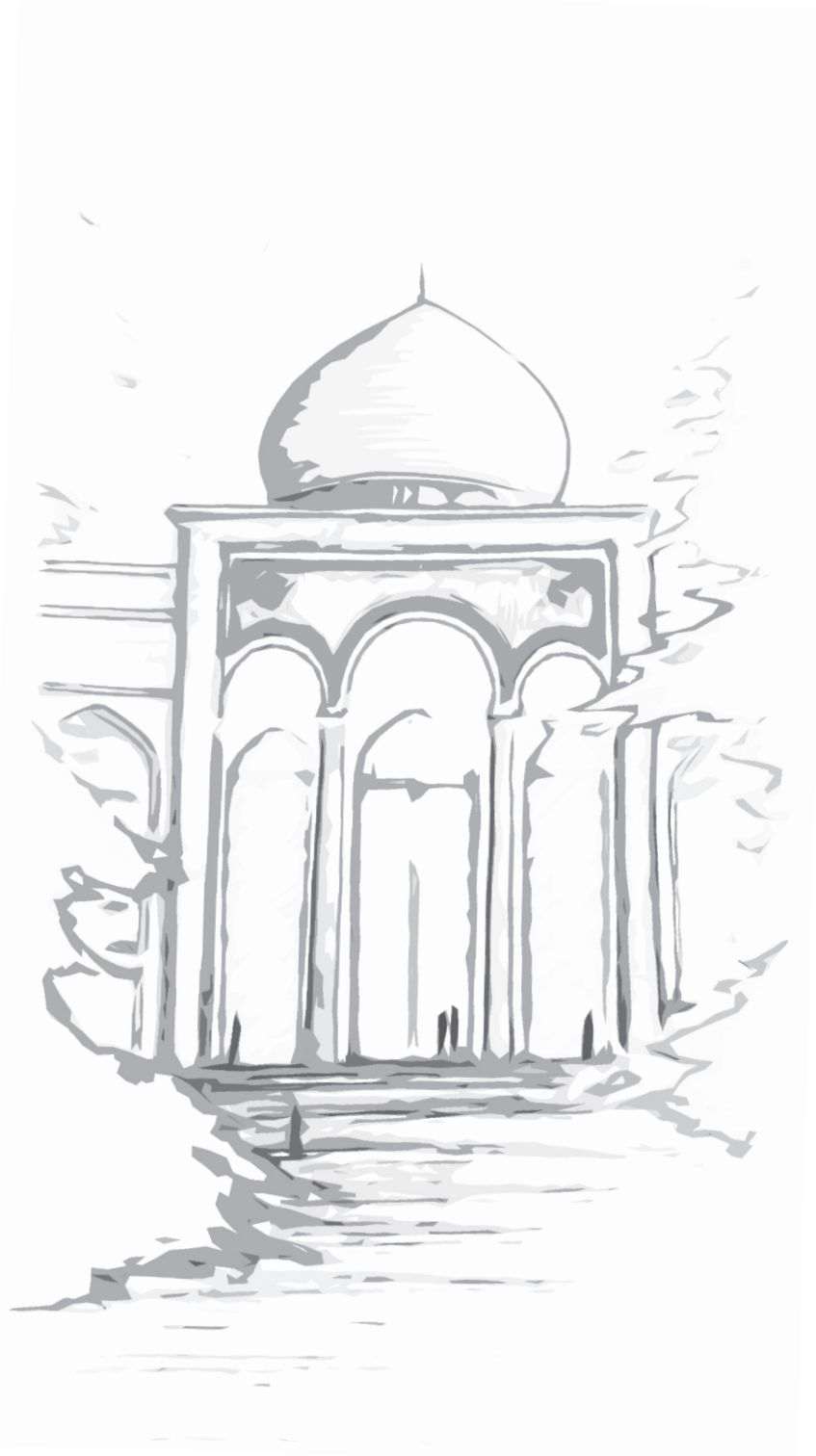
۳. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۹۷.





# فصل اول

خواهر شهید



پس از آن که کاروان اهل بیت علیهم السلام به شهر شام وارد شدند، یزید به مناسبت پیروزی خود مجلسی ترتیب داد و بزرگان و سران اهل شام را دعوت کرد و کاروان اسرا و سرهای مقدس را نیز به آن مجلس وارد کرد. در این مجلس مرد سرخپوستی از اهل شام برای به کنیزی گرفتن «فاطمه» دختر حسین علیه السلام از یزید اجازه گرفت که زینب کبری علیها السلام مانع از این کار شد و گفت و گویی تند بین ایشان و یزید صورت گرفت. اندکی بعد یزید شروع به شادمانی کرد و در مستی غرور و تکبر همان طور که شعرهایی کفرآمیز می خواند، با چوب خیزران به لبهای مبارک امام حسین علیه السلام جسارت نمود. اینجا بود که خواهر شهید

برخواست.

### اعتقاد قلبی

افراد در شرایط مختلف که قرار می‌گیرند، برخوردهایشان تغییر می‌کند. بعضی‌ها دست و پای‌شان را گم می‌کنند و همه چیز را فراموش. و برخوردهایی می‌کنند که حتی تصورش را نمی‌شود کرد. کافی است سری به بیمارستان‌ها و یا قبرستان‌ها بزنید تا این جور برخوردهای عجیب و غریب را ببینید.

در بیمارستان مادری را می‌بینی که بچه‌اش را از دست داده و مشغول ناله و زاری است و در این میان حرف‌هایی می‌زند که از ناشکری رد شده و به حد کفرگویی می‌رسد. حکمت خدا را زیر سوال می‌برد و حتی به عدالت خدا هم شک می‌کند و اگر هم به او اعتراض کنی و بگویی این چه حرف‌هایی است که می‌زنی، جواب می‌شنوی که تو حال مرا درک نمی‌کنی و نمیدانی در چه شرایطی هستم و اگر تو هم به جای من بودی، بدتر از این حرف‌ها را می‌زدی.

شاید خیلی پر بیراه هم نگوید. خودمان اگر در شرایط مشابهی قرار بگیریم، چه برخوردی می‌کنیم؟ لازم نیست حتما داغ عزیزی را ببینیم بلکه همین که مدتی دست‌مان خالی شود و طلبکارها از طرفی و خانواده از طرفی فشار بیاورند، از کوره در می‌رویم و حواس‌مان پرت می‌شود از اینکه تا امروز چه کسی روزی‌مان را داده و می‌رویم سراغ راه‌هایی که خدا خوشش نمی‌آید و با خودمان می‌گوییم هر کسی به جای‌مان بود هم همین کار را می‌کرد.

همیشه مشکلات خودمان را بالاترین مشکلات می‌دانیم

## خواهر شهید

و مصیبت‌های مان را سخت‌ترین مصیبت‌ها. برای همین به خومان اجازه می‌دهیم هر برخوردی که دل‌مان بخواهد داشته باشیم و تنها کاری که نمی‌کنیم یاد خداست و شکر خدا. این‌گونه مواقع است که می‌توان فرق کسی که اعتقاد قلبی دارد با کسی که اعتقادش تنها در حد زبانش است، فهمید. کسی که اعتقاد قلبی به خدای مهربان دارد در همه حال می‌داند که او شاهد بر اوست و هر آن‌چه پیش آمده می‌بیند و برای همین هیچ‌گاه کنترلش را از دست نمی‌دهد.

حضرت زینب علیها السلام وقتی پس از گذراندن مصیبت‌هایی که خیلی‌ها حتی تاب و توان تحمل یکی از آن‌ها را ندارند، در قصر یزید خطبه‌ای می‌خواند که شروع آن با حمد الهی است و پایان آن هم با حمد الهی.

فَقَامَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ عَ فَقَالَتْ الْحَفْدُ  
لِلَّهِ رَبُّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ رَسُولِهِ وَ آلِهِ  
أَجْمَعِينَ... زَيْنَبُ دَخَتْرُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام بَرَّخَاسَتْ  
وَ كَفَتْ: سِپَاسِ خِدَائِي رَا كِه پَروردگار جَهَانِيَانِ اسْتِ  
وَ دَرُودِ خِدَائِي بَرِ پِيغمبر صلى الله عليه وسلم وَ هَمَّهُ خَانْدَانِ اُو بَاد...  
فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَتَمَ لِأَوْلِنَا بِالسَّعَادَةِ وَ لِآخِرِنَا  
بِالشَّهَادَةِ وَ الرَّحْمَةِ... سِپَاسِ خِدَائِي رَا كِه اَوَّلِ  
مَا رَا بِه سَعَادَتِ وَ مَغْفِرَتِ ثَبِتِ كَرْدِ وَ آخِرِ مَا رَا بِه  
شَهَادَتِ وَ رَحْمَتِ فَائِزِ گِرْدَانِدِ.

### عزت نفس

بعضی انسان‌ها کمبود مهمی دارند به نام کمبود عزت نفس. یعنی برای عزت خودشان هیچ ارزشی قائل نیستند و برای رسیدن به بعضی چیزها، خودشان را کوچک می‌کنند و در مقابل طرف‌شان، کوتاه می‌آیند. خودشان را ذلیل می‌کنند و به درخواست‌های تحقیرآمیز طرف‌شان پاسخ مثبت می‌دهند تا بلکه نظر او را جلب کنند.

حالا شده این درخواست‌ها از طرف دختری مطرح شده باشد که پسری عاشق و شیدایش شده و چون می‌داند که پسر، به هر خواسته‌ای که داشته باشد، جواب مثبت می‌دهد، شروع می‌کند به خواسته‌های عجیب و غریب و حتی توهین‌آمیز. و خواه خواسته‌های پست یک آدم کثیف که می‌داند عده‌ای معتاد حاضرند برای اینکه مواد روزانه‌شان تامین شود، به تمامی خواسته‌هایش، جواب مثبت دهند. و خواه خیلی موارد مشابه دیگر که کمتر کسی در زندگی‌اش با آن‌ها مواجه نشده. اما تفاوت این جاست که آن‌هایی که عزت نفس دارند، حاضر نیستند کالای ارزشمندشان را به هر بهای ناچیزی بفروشند. البته شرطش آن است که ارزش کالای‌شان را بدانند. ارزش عزت‌شان را. گاهی هم این نداشتن عزت نفس در برخورد با آدم‌نماهای ظالم خودش را نشان می‌دهد. و جالب این جاست که هر قدر طرف ظالم‌تر باشد، این عده بیشتر خودشان را کوچک می‌کنند تا شاید به خیال خام خودشان کمی بهشان ترحم شود. هر قدر مقام ظالم بالاتر باشد، بیشتر عزت نفس‌شان را زیر پا

## خواهر شهید

می‌گذارند و بیشتر به خواسته‌های ظالمانه‌اش تن می‌دهند. اما آن انسان‌هایی که عزت نفس دارند و البته می‌دانند که عزت واقعی دست خداست و مقام‌های دنیایی باعث زیاد شدن عزت کسی نمی‌شود، هیچ کجا حاضر نمی‌شوند ذلیلانه برخورد کنند و کالای ارزشمندی که خدا به آن‌ها بخشیده، حتی به بالاترین قیمت‌های دنیایی بفروشند و اگر هم به عنوان اسیر، در قصر حاکم ظالمی حضور پیدا کنند، با عزت نفس بالا، شروع می‌کنند به توبیخ و تحقیر ظلم و ظالم.

أَظَنَنْتِ يَا يَزِيدُ حَيْثُ أَخَذْتَ عَلَيْنَا أَقْطَارَ الْأَرْضِ وَ آفَاقَ السَّمَاءِ فَأَصْبَحْنَا نَسَاقًا كَمَا تَسَاقُ الْأَسَارَى أَنْ بِنَا عَلَيَّ اللَّهُ هَوَانًا وَ بِكَ عَلَيْهِ كِرَامَةٌ وَ أَنْ ذَلِكَ لِعَظْمِ خَطْرِكَ عِنْدَهُ فَشَمَخْتَ بِأَنْفِكَ وَ نَظَرْتَ فِي عَيْفِكَ جَذْلَانَ مَسْرُورًا حِينَ رَأَيْتِ الدُّنْيَا لَكَ مُسْتَوْسِقَةً وَ الْأُمُورَ مُتَسِقَةً وَ حِينَ صَفَا لَكَ مُلْكُنَا وَ سُلْطَانُنَا مَهْلًا مَهْلًا أُنْسَيْتِ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُفْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لَأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُفْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ... ای یزید آیا گمان می‌بری این که اطراف زمین و آفاق آسمان را بر ما تنگ گرفتی و راه چاره را بر ما بستنی که ما را به مانند کنیزان به اسیری ببرد، ما نزد خدا خوار و تو سربلند گشته و دارای مقام و منزلت شده‌ای، پس خود را بزرگ پنداشته به خود بالیدی، شادمان و مسرور گشتی که دیدی دنیا چند روزی به کام تو شده و کارها بر وفق مراد تو می‌چرخد. و حکومتی که حق ما بود در اختیار تو قرار گرفته است، آرام باش، آهسته تر. آیا فراموش کرده‌ای قول خداوند متعال را «گمان نکنند آنان که کافر گشته‌اند این‌که ما آن‌ها را مهلت می‌دهیم به نفع و خیر آنان است، بلکه



ایشان را مهلت میدهیم تا گناه بیشتر کنند و آنان را عذابی باشد دردناک» (سوره آل عمران، آیه ۱۷۸).

### اشتباه‌های تکراری

همیشه این که اشتباه ما دیده شود ولی نسبت به آن واکنشی نشان داده نشود، خوب نیست. سرزنش نشدن همیشه خوب نیست. گاهی بعضی سرزنش‌ها و مجازات شدن‌ها به نفع ماست. گاهی همین توبیخ‌هاست که باعث می‌شود حواس‌مان را بیشتر جمع کنیم و کمتر سراغ کارهای اشتباه برویم. و اگر هیچ‌گاه بازخواست نشویم، شاید این قدر در دنیای اشتباه‌های مان غرق شویم که دیگر هیچ غریق نجاتی امیدی به رهایی مان پیدا نکند. برای همین است که باید بترسیم از زمانی که اشتباه‌های پشت سر هم و تکراری ما دیده شود ولی نه سرزنش شویم و نه توبیخ و نه بازخواست. مثل دانش‌آموزی که مشکلات درسی و اخلاقی زیادی داشته باشد و پس از مدت‌ها که نسبت به تک‌تک اشتباه‌هایش توبیخ و بازخواست می‌شد، ناگهان متوجه شود که دیگر به کارش کاری ندارند و اجازه می‌دهند هر طور دلش بخواهد رفتار کند. دیگر نه نسبت به هیچ‌کدام از نمرات ضعیفش توبیخ می‌شود و نه نسبت به هیچ‌یک از بداخلاق‌هایش سرزنش. این دانش‌آموز باید بترسد از عاقبتی که در انتظارش است چرا که تا وقتی توبیخ می‌شد و بازخواست، مطمئن بود که دارند برای اصلاحش تلاش می‌کنند تا بتوانند رفتارش را اصلاح کنند تا بتوانند در مدرسه نگهش دارند. ولی از روزی که دیگر به هیچ‌کدام از اشتباه‌هایش واکنش نشان ندهند، باید بفهمد که دلیلی ندارد جز اینکه از او قطع امید کرده‌اند. جز اینکه منتظرند تا با دست خودش پرونده‌اش را پر

## خواهر شهید

از امتیازات منفی کند و برای اخراجش از مدرسه، بهانه‌ای باقی نگذارد.

حالا اگر کسی در این حالت باشد و به جای سعی در اصلاح اشتباه‌هایش و نگرانی از اخراج، شادی کند از اینکه دیگر دنیا باب میل او شده و می‌تواند بدون اینکه حتی لازم باشد تذکری را تحمل کند، هر طور دلش بخواهد رفتار کند، باید در عاقل بودنش شک و تردید کرد.

و حضرت زینب رضی الله عنها خطاب به یزید که در موفقیت‌های ظاهری‌اش غرق شده بود و دنیا را به کام خود می‌دید، اینگونه فرمود: ... فَشَمَخْتَ بِأَنْفِكَ وَ نَظَرْتَ فِي عَظْفِكَ جَذْلَانَ مَسْرُورًا حِينَ رَأَيْتَ الدُّنْيَا لَكَ مُسْتَوْسِقَةً وَ الْأُمُورَ مُتَسَقَّةً وَ حِينَ صَفَا لَكَ مُلْكُنَا وَ سُلْطَانِنَا مَهْلًا مَهْلًا أ نَسِيتَ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى وَ لَا يَخْسِبُنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُقَالِي لَهُمْ خَيْرٌ لَّأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُقَالِي لَهُمْ لِيُزِدُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ.... پس خود را بزرگ پنداشته به خود بالیدی، شادمان و مسرور گشتی که دیدی دنیا چند روزی به کام تو شده و کارها بر وفق مراد تو می‌چرخد، و حکومتی که حق ما بود در اختیار تو قرار گرفته است، آرام باش، آهسته تر. آیا فراموش کرده‌ای قول خداوند متعال را «گمان نکنند آنان که کافر گشته‌اند این‌که ما آن‌ها را مهلت می‌دهیم به نفع و خیر آنان است، بلکه ایشان را مهلت می‌دهیم تا گناه بیشتر کنند و آنان را عذابی باشد دردناک» (سوره آل عمران، آیه ۱۷۸).

## خطبه‌های آتشین

## خواهر شهید

### آینده‌نگری

آینده‌نگری از مهم‌ترین خصوصیت‌های افراد عاقل و فهمیده است. همین خصوصیت است که باعث می‌شود انسان دست به کارهایی بزند که شاید در ظاهر و در زمان حال سودی نداشته باشد ولی در آینده، نتایج فراوانی از آن حاصل خواهد شد.

مثال ساده‌اش کشاورزی است. هر کشاورزی می‌داند که در ابتدای فصل کاشت باید زمین خشک و بزرگی را با زحمت و سختی فراوان شخم بزند و بعد دانه‌های گندمی که از سال گذشته نگاه داشته در زمین بپاشد و روزانه مقدار زیادی آب روانه قسمت‌های مختلف زمینش کند و در طی چند ماه به زمینش رسیدگی کند و علف‌های هرزی که دور و بر ساقه‌های ضعیف گندم را گرفته‌اند با دقت و وسواس جدا کند تا زمان رسیدن به فصل برداشت، به آینده‌ای که انتظارش را می‌کشید برسد و با لذت، حاصل زحمات چند ماهه خود را ببیند. در حالی که افراد کوتاه‌فکر از همان ابتدای فصل کاشت با این تفکر که باعث زحمت خودشان نشوند، دست به کاری نمی‌زنند و تکلیف‌شان در فصل برداشت معلوم است.

گاهی هم افراد آینده‌نگر از انجام بعضی کارها خودداری می‌کنند که در ظاهر و زمان حال منفعت‌هایی دارد ولی چون می‌دانند که باعث ضررهایی جدی در آینده می‌شود، دست به آن کارها نمی‌زنند. در حالی که ممکن عده‌ای کوتاه‌فکر آنان را سرزنش کنند که چرا دست از این منافع برداشته‌اند و از آن‌ها استفاده نمی‌کنند. به طور مثال انسان‌های آینده‌نگر هیچ‌گاه در فصل تخم‌ریزی ماهی‌ها، اقدام به صید نمی‌کنند زیرا می‌دانند

هر چند ممکن است برای امسال صید خوبی داشته باشند ولی باید سال‌های بعد را در حسرت ماهی بگذرانند. و تفاوت اصلی آن‌جا مشخص می‌شود که زمان بگذرد و آینده فرا برسد و آن زمان است که کوتاه‌فکران به آینده‌نگری آن دسته حسرت می‌خورند اما چه سود! چرا که هر آنچه هم اکنون به دست آورده‌اند یا از دست داده‌اند، نتیجه رفتار گذشته خودشان است.

از مهم‌ترین موضوعاتی که حضرت زینب علیها سلام در خطبه خود خطاب به یزید و یزیدیان فرمود، اشاره به همین مهم بود. ایشان در خطبه کوتاه خود، بیش از پنج بار در قسمت‌های مختلف خطبه‌شان به آنان گوشزد کرد که این چند روز دنیا که ظاهراً قدرت را در دست دارند مغرور نشوند و در انتظار آینده‌ای سخت و دردناک باشند.

فَشَمَخْتَ بِأَنْفِكَ وَ نَظَرْتَ فِي عَظْفِكَ جَذْلَانَ مَسْرُورًا  
حِينَ رَأَيْتَ الدُّنْيَا لَكَ مُسْتَوْسِقَةً وَ الْأُمُورَ مُتَسِقَةً  
وَ حِينَ صَفَا لَكَ مُلْكُنَا وَ سُلْطَانُنَا مَهْلًا مَهْلًا ...  
شادمان و مسرور گشتی که دیدی دنیا چند روزی  
به کام تو شده و کارها بر وفق مراد تو می  
چرخد، و حکومتی که حق ما بود در اختیار تو  
قرار گرفته است، آرام باش، آهسته تر... فَلْتَرِدَنَّ  
وَشَيْكًا مَوْرِدَهُمْ وَ لَتَوَدَّ أَنْكَ سَلَلْتَ وَ بَكَمْتَ وَ لَمْ  
يَكُنْ قَلْتَ مَا قَلْتَ وَ فَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ... زود باشد که  
به آنان ملحق شوی و آرزو کنی کاش شل و گنگ  
بودی نمی گفتمی آنچه را که گفتمی و نمی کردی

## آنچه را کردی...

و لَتَرَدَنَّ عَلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ بِمَا تَحَمَّلْتَ مِنْ سَفْكَ دِمَائِهِ وَ ذُرِّيَّتِهِ وَ انْتَهَكْتَ مِنْ حُرْمَتِهِ فِي عَثْرَتِهِ وَ لُحْمَتِهِ حَيْثُ يَجْمَعُ اللَّهُ شَمْلَهُمْ وَ يَلْمُ شَعَثَهُمْ وَ يَأْخُذُ بِحَقِّهِمْ ... و زود باشد که بر رسول خدا ﷺ وارد شوی در حالتی که بر دوش داشته باشی مسئولیت ریختن خون ذریه او را، و شکستن حرمت عترت و پاره تن او را، در هنگامی که خداوند جمع می کند پراکندگی ایشان را، و می گیرد حق ایشان را ... وَ سَيَعْلَمُ مَنْ سَوَى لَكَ وَ مَكَنَكَ مِنْ رِقَابِ الْمُسْلِمِينَ بئس للظالمين بدلاً و ايكم شر مَكَاناً وَ اضعف جنداً ... و بزودی آن کس که کار حکومت تو را فراهم ساخت و تو را بر گردن مسلمانان سوار نمود، بداند که پاداش ستمکاران بد است و در یابد که مقام کدام يك از شما بدتر و یاور او ضعیف تر است ... وَ لَئِنْ اتَّخَذْتَنَا مَغْنَمًا لَتَجِدُنَا وَشِيكًا مَغْرَمًا حِينَ لَا تَجِدُ إِلَّا مَا قَدَّمْتَ وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ... ای یزید! اگر امروز ما را غنیمت خود دانستی زود باشد که این غنیمت موجب غرامت(ضرر) تو گردد در هنگامی که نیابی مگر آنچه را که از پیش فرستاده ای، و نیست خداوند بر بندگان ستم کننده... هَلْ رَأَيْتَ إِلَّا فَنَدَ وَ أَيَّامَكَ إِلَّا عَدَدٌ وَ جَمْعَكَ إِلَّا بَدَدٌ يَوْمَ يَنَادُ الْفَنَادُ أَلَا لِعَنَةِ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ ... رای تو، سست است و ناپایدار و روزهای قدرت تو اندک و جمعیت تو رو به پراکندگی است، [و به زودی عاقبت ظلم

خواهر شهید

را خواهی فهمید] در روزی که منادی حق ندا کند  
که لعنت خدا بر ستمکاران باد.



### نمک‌شناسی

همیشه از اینکه از کسی بی‌محبتی ببینی ناراحت می‌شوی چه این بی‌محبتی در حق تو باشد و چه در حق دیگران. حالا می‌خواهد کودکی باشد که مادرش به گریه‌هایش توجهی نمی‌کند و بابت یک اتفاق کوچک او را دعوا می‌کند و دلش را می‌شکند یا شاگردی که معلم در جلوی چشم باقی دانش‌آموزان او را تحقیر می‌کند و نمراتش کم امتحانش را می‌گذارد پای نفهم بودنش یا پسرک دست‌فروشی که هر قدر به رهگذرها التماس می‌کند، کسی به او توجهی نمی‌کند و شب با دست خالی به خانه‌اش برمی‌گردد.

اما بعضی وقت‌ها بیشتر ناراحت می‌شوی. زمانی که به کسی محبتی کرده باشی و وقتی که او می‌تواند محبت تو را جبران کند، نه تنها این کار را انجام ندهد، بلکه اوضاع را برای تو بدتر کند و شرایط را سخت‌تر. مثل فامیلی که واسطه‌اش می‌شوی تا در اداره‌ای که در آن مسئولیتی داری، همکاری شود ولی وقتی که برای تو پاپوش درست می‌کنند تا از کار بی‌کارت کنند، به جای آن که بیاید و به نفع تو شهادت بدهد، به دروغ بر علیه تو صحبتی می‌کند و حتی برای اثبات دروغ‌هایش حتی سابقه فامیلی‌تان را هم خراب می‌کند تا بتواند سمت تو را بگیرد. این کار را می‌گویند بی‌معرفتی و نمک‌شناسی. می‌شود همان حکایت معروف نمک خوردن و نمک‌دان شکستن. نه تنها در مقابل لطفی که می‌بینند، تشکر نمی‌کنند، بلکه ضرری هم می‌رسانند. همان کاری که یزید در حق اهل‌بیت پیامبر صلی الله علیه و آله انجام داد و حضرت زینب علیها سلام

## خواهر شهید

نمک‌شناسی یزید را در خطبه‌شان برای همگان بیان کرد. فرمود که پدرت برده بود و جدم رسول الله او را آزاد کرد ولی حالا به‌جای اینکه قدردان آن لطف و محبت باشی، این‌گونه در حق ما ظلم می‌کنی؟

أَمِنَ الْعَدْلُ يَا ابْنَ الطُّلَقَاءِ تَخْدِيرُكَ حَرَائِرِكَ وَإِمَاءَكَ  
وَسَوْقُكَ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ سَبَايَا قَدْ هَتَكَتِ سُتُورَهُنَّ  
وَ أَبْدَيْتِ وُجُوهَهُنَّ تَخَدُّوْ بِهِنَّ الْأَعْدَاءُ مِنْ بَلَدٍ  
إِلَى بَلَدٍ وَ يَسْتَشْرِفُهُنَّ أَهْلُ الْمَنَاهِلِ وَ الْمَنَاقِلِ  
وَ يَتَصَفَّحْنَ وُجُوهَهُنَّ الْقَرِيبُ وَ الْبَعِيدُ وَ الدَّنْبُ  
وَ الشَّرِيفُ لَيْسَ مَعَهُنَّ مِنْ رَجَالِهِنَّ وَلِيُّ وَ لَا مِنْ  
حُمَاتِهِنَّ حَمِيٌّ... آیا این از عدالت است، ای فرزند  
بردگان آزاد شده [بردگان آزاد شده رسول خدا  
صلی الله علیه و آله]، که تو، زنان و کنیزکان خود  
را پشت پرده ننگه داری ولی دختران رسول خدا ﷺ  
اسیر باشند؟ پرده حشمت و حرمت ایشان را هتک  
کنی و صورتهایشان را بگشایی. دشمنان، آنان را  
شهر به شهر ببرند، بومی و غریب چشم بدانها  
دوزند، و نزدیک و دور و وضع و شریف چهره آنان  
را بنگرند در حالی که از مردان و پرستاران ایشان  
کسی با ایشان نبوده...

### به چه قیمت؟

عده‌ای از زنان و دختران هستند که برای شخصیت‌شان ذره‌ای ارزش قائل نیستند. به کوچک‌ترین بهانه‌ای، نسبت به حرمت و عفت‌شان سستی نشان می‌دهند و حاضر می‌شوند برای چند دقیقه کمتر معطل شدن در صف‌های شلوغ و یا چند ریال تخفیف بیشتر در خریدهای معمولی، شخصیت و حرمت‌شان را نادیده بگیرند. خودشان را در معرض نگاه نامحرم قرار بدهند، به صورت آن‌ها لبخند بزنند و حتی جوری حرف بزنند و رفتار کنند که نظر آنان را جلب کنند تا به هدف بی‌ارزش‌شان برسند.

البته در جایی که ضرورت اقتضا کند، مساله فرق می‌کند و شرایط عوض می‌شود. ولی در شرایط عادی اولویت ما در انتخاب‌مان چیست؟ آیا حاضریم برای انجام برخی آزمایش‌های پزشکی که در آن‌ها نگاه و لمس بعضی اعضای بدن لازم است، زحمت معطل شدن و طی مسیرهای طولانی را قبول کنیم تا خانم دکتر ما را ببیند؟ یا به بهانه‌ایی مثل دور بودن راه و هوای گرم یا سرد و ضرر داشتن راه رفتن زیادی، خودمان را در معرض نگاه و لمس دکتر نامحرم قرار می‌دهیم؟ بعضی از همین قبیل زنان که این بهانه‌ها را می‌گیرند، حاضرند برای بعضی خریدهای کوچک، مسیرهایی بسیار طولانی‌تر را طی کنند و در هوایی بسیار سرد و یا بسیار گرم چندین برابر راه بروند و چندین ساعت وقت بگذارند. همین نشان می‌دهد که آن چیزی که برای‌شان مهم نیست، گوهر عفت و وقارشان است. همین‌ها در خریدهای‌شان این قدر با ناز و عشوه برخورد

## خواهر شهید

می‌کنند تا شاید دل فروشنده را ببرند و کمی تخفیف بگیرند و فروشنده هم برای این که پای آن‌ها را به مغازه‌اش باز کند تا باز بتواند نگاه ناپاکش را سیراب کند، حاضر می‌شود کمی بیشتر به‌شان تخفیف بدهد.

نگاهی به رفتار خودمان بیندازیم. به چه قیمتی حاضریم وقار و عفت‌مان را از دست بدهیم؟ آیا بهانه‌ای مانند عروسی شدن که یک شب است و هزار شب نمی‌شود، می‌تواند ما را قانع کند که نگاه‌های ناپاک دیگران را در کوچه و خیابان را با لبخند جواب دهیم؟ و یا هزاران بهانه ریز و درشت دیگر؟ حضرت زینب علیها السلام در خطبه خود از بزرگ‌ترین مصیبت‌هایی که متحمل شدند سخن گفتند و شکایت کردند. ایشان در کنار شکایت از به شهادت رساندن امام حسین علیه السلام و فرزندان و اصحاب ایشان، از این مساله شکایت فرمودند که زنان و دختران حرم رسول الله صلی الله علیه و آله به گونه‌ای به اسارت رفتند که نگاه‌های مردم به چهره دختران رسول الله افتاد. فقط نگاه نامحرمان به چهره‌شان افتاد نه بیشتر...

أَمِنَ الْعَدْلُ يَا ابْنَ الطَّلَاقِ تَخْدِيرِكَ حَرَائِرِكَ وَ إِمَاعَكَ  
وَ سَوْقِكَ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ سَبَايَا قَدْ هَتَكَتِ سُتُورَهُنَّ  
وَ أَبْدَيْتِ وُجُوهَهُنَّ تَخَدُّوْ بِهِنَّ الْأَعْدَاءُ مِنْ بَلَدٍ إِلَى  
بَلَدٍ وَ يَسْتَشْرِفُهُنَّ أَهْلُ الْمَنَاهِلِ وَ الْمَنَاقِلِ وَ يَتَصَفَّحْنَ  
وُجُوهَهُنَّ الْقَرِيبُ وَ الْبَعِيدُ وَ الدُّنْيَى وَ الشَّرِيفُ لَيْسَ  
مَعَهُنَّ مِنْ رِجَالِهِنَّ وَ لِي وَ لَا مِنْ حِمَاتِهِنَّ حَمِيٌّ...  
آیا این از عدالت است، ای فرزند بردگان آزاد شده  
[بردگان آزاد شده ی رسول خدا صلی الله علیه و آله] که تو زنان و  
کنیزگان خود را پشت پرده نگه داری ولی دختران  
رسول خدا صلی الله علیه و آله اسیر باشند؟ پرده حشمت و حرمت

ایشان را هتك كنى و صورتهایشان را بگشایی،  
دشمنان آنان را شهر به شهر ببرند، بومى و غریب  
چشم بدانها دوزند، و نزدیک و دور و وضع و  
شریف چهره آنان را بنگرند؟

### کینه

برخورد شخصی که کینه‌ای از کسی به دل دارد، هیچ وقت منصفانه نیست. چنین شخصی منتظر کوچک‌ترین فرصت است تا زهر خود را به بدترین شکل ممکن بریزد و در خیال خودش انتقام گذشته‌ای که هیچ‌گاه فراموش نکرده، بگیرد. و به همین دلیل است که باید از افراد کینه‌ای سخت ترسید و پرهیز کرد چرا که تمامی دلخوری‌های کوچک و بزرگ را به ذهن می‌سپارند و تا وقتی که چند برابر آن انتقام نگیرند، آرام نخواهند شد.

این‌گونه افراد حتی به خانواده کسی که کینه‌اش را به دل گرفته‌اند رحم نمی‌کنند و هر جرم و جنایتی در حق آنان انجام دهند، حق می‌دانند. حتی عجیب نیست اگر پس از کشتن کسی که از او کینه دارند، مانند گرگ بدن او را تکه تکه کنند، پهلوی او را بشکافند و جگرش را به دندان بگیرند!

روایت کربلا را که می‌خوانیم می‌بینیم عده زیادی از افرادی که در صف دشمنان امام حسین علیه السلام قرار گرفته بودند، تنها دلیل‌شان کینه‌ای بود که از گذشته در دل داشتند. گروهی از آنان فرزندان کفاری بودند که در جنگ‌های زمان پیامبر کشته شده بودند و گروهی دیگر که اکثریت دشمنان را تشکیل می‌داد، فرزندان دشمنان امیرالمومنین علیه السلام بودند که در جنگ‌های امیرالمومنین علیه السلام و با شمشیر ایشان کشته شده بودند.

حضرت زینب علیها السلام در خطبه‌شان با اشاره به این‌که این کینه، یکی از دلایل جنایات یزیدیان است، می‌فرماید: وَ كَيْفَ يُرْتَجَى مُرَاقِبُهُ مَنْ لَفِظَ فُوهَهُ أَكْبَادَ الْأَزْكَيَاءِ وَ نَبَتَ لَحْمُهُ بِدَمَاءِ الشُّهَدَاءِ وَ كَيْفَ يَسْتَبْطِئُ فَمِي بُغْضَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مَنْ نَظَرَ إِلَيْنَا بِالسَّنَفِ وَ الشَّنَانِ وَ الْإِحْنِ وَ الْأَضْغَانَ ... و چگونه امید می‌رود که مراقبت و نگهبانی ما کند کسی که جگر آزادگان را جویده و از دهان بیرون افکنده است، و گوشتش به خون شهیدان نموده است. (اشاره به نسل یزید که فرزندان هند جگر خوار است. همان کسی که در جنگ احد پس از شهادت حضرت حمزه علیه السلام، از شدت کینه، پهلوی حمزه را شکافت و جگر ایشان را به دندان گرفت). چگونه به دشمنی با ما نشتابد آن کسی که کینه ما را از بدر و احد در دل دارد و همیشه با دیده بغض و عداوت در ما می‌نگرد.

### شکایت

آن وقت‌ها که در مدرسه درس می‌خواندیم یکی از اتفاقات همیشگی، دعوایی بود که به کوچک‌ترین بهانه‌ها شکل می‌گرفت. از برداشتن مداد و خودکار گرفته تا هل دادن وسط بازی و خط‌خطی کردن کتاب و دفتر.

ولی فرق بود بین دعوایی که در آن طرف حساب، هم کلاسی مان بود با وقتی که او پای مدیر را به دعوای باز می‌کرد. وقتی پای او به دعوای باز می‌شد حسابی می‌ترسیدیم. شاید دلیلش این بود که می‌دانستیم دعوایی که مدیر در آن دخالت کند خیلی جدی است و به این راحتی‌ها نمی‌شود از زیر بار کاری که انجام دادیم شانه خالی کنیم و بزنیم زیر همه چیز. می‌دانستیم اگر قرار باشد که او حاکم و قاضی شود، دیگر راه فراری وجود ندارد و تا وقتی تاوان اشتباه‌مان را ندهیم، بی‌خیال‌مان نمی‌شود.

بعضی وقت‌ها هم خودمان می‌رفتیم سراغ مدیر. وقت‌هایی که می‌دانستیم کاملاً بی‌تقصیریم و بدون این که کم‌ترین اشتباهی کرده باشیم، بهمان زور گفته‌اند یا حق‌مان را خورده‌اند و البته خودمان هم نمی‌توانیم جواب ظلم‌شان را بدهیم. این جور وقت‌ها خیال‌مان راحت بود که حق‌مان پای‌مال نمی‌شود و حتماً کسانی که به ما زور گفته‌اند، از کارشان پشیمان خواهند شد زیرا دیگر از پس مدیر بر نمی‌آیند و به جزای کارشان می‌رسند. برای همین، کافی بود بگوییم شکایت‌شان را پیش مدیر می‌کنیم و هر چند

## خواهر شهید

اولس خیلی به روی خودشان نمی‌آوردند که ترسیده‌اند ولی بعد با خواهش و التماس از ما معذرت‌خواهی می‌کردند و اگر هم این کار را نمی‌کردند بعد از اینکه مدیر حساب‌شان را می‌رسید، معذرت‌خواهی‌شان قطعی بود.

حضرت زینب علیها السلام در خطبه‌شان خطاب به یزید چندین بار همین مساله را تکرار کردند. فرمودند که پیامبر و جبرئیل در نزد خداوند برا ما درخواست دادرسی می‌نمایند و ما شکایت‌مان را به نزد خدا می‌بریم و اعتماد بر اوست تا اولاً اطرافیان یزید بدانند که ایشان خود را بر حق می‌داند و هر آن‌چه یزید در حق‌شان انجام داده ظلم و ناحق. و دوما یزید را از مستی شادی خارج کند و او را متوجه کند که گرچه در این دنیا ظلم‌هایی در حق اهل‌بیت پیامبر انجام داده است که شاید ظاهراً توان پاسخ دادنش را نداریم ولی تکیه‌گاهی که شکایت‌مان را نزد او می‌بریم توانا تر است از هر کس و حتماً روزی فرا خواهد رسید که انتقام ما را خواهد گرفت.

اللَّهُمَّ خُذْ بِحَقِّنَا وَانْتَقِمْ مِنْ ظَالِمِنَا وَاحْلِلْ غَضَبَكَ  
بِمَنْ سَفَكَ دِمَاءَنَا وَ قَتَلَ حُمَاتِنَا... بارالها بگیر  
حَق ما را و انتقام بکش از هر که به ما ستم کرد  
و فرو فرست غضب خود را بر هر که خون ما را  
ریخت و حامیان ما را کشت... حَسْبُكَ بِاللَّهِ حَاكِمًا  
وَ بِمُحَمَّدٍ خَصِيمًا وَ بِجَبْرَائِيلَ ظَهِيرًا... وَ كَافِي  
اِسْتِ تُو رَا خِدَاوِنْدِ اَز جِهْتِ دَاوِرِي وَ كَافِي اِسْتِ  
مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تُو رَا بَرَايِ مَخَاصِمْتِ وَ جَبْرَائِيلِ بَرَايِ يَارِي  
اُو وَ مَعَاوِنْتِ... وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَامٍ لِّلْعَبِيدِ فَاِلَى اللّٰهِ  
الْمُسْتَكْفَى وَ عَلَيْهِ الْمُعْوَلُ... وَ خُدَايَ تُو بَر بِنْدِگَانِ



ستم کننده نیست، به خدا شکایت می‌کنیم و بر او اعتماد می‌نماییم. ... وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ ... و خداوند ما را کافی است در هر امری و او بهترین وکیل است.

### تفاوت نگاه

تفاوت نگاه‌ها خیلی مهم است. این که ما به مساله‌ای چطور نگاه کنیم، بعضی وقت‌ها باعث می‌شود که حال و روزمان زمین تا آسمان فرق کند. با یک نگاه بسیار ناراحت شویم و با نگاهی دیگر بسیار خوشحال.

مثل تفاوت نگاه‌ها در ضرر کردن در یک معامله جدید. یک نگاه این است که پولی را از دست داده‌ایم و خسارت کرده‌ایم و حالا باید بنشینیم و کلی ناله و زاری کنیم برای ضرر ایجاد شده و غصه بخوریم از اینکه وقت و سرمایه‌مان برای هیچ و پوچ هدر شد و شاید حتی دل‌سرد شویم از کاری که مشغولش بودیم و تصمیم بگیریم تا مدتی سراغ آن کار نرویم و یا حتی کلاً رشته کاری‌مان را عوض کنیم. اما نگاه دیگری هم به این معامله می‌شود داشت. این که درست است در ظاهر شکستی را متحمل شده‌ایم و ضرر کرده‌ایم و خسارت؛ ولی در عوض چندین منفعت عایدمان شده. از همه مهم‌ترش این که معلوم شد معامله این جنس سودی ندارد و اگر این معامله انجام نمی‌شد، شاید تصور این که می‌توانستیم با انجام آن، سود کلانی نصیب خودمان کنیم، بعدها ذهن‌مان را درگیر می‌کرد و نمی‌گذاشت با خیال راحت روی معامله‌های بعدی تمرکز کنیم. از طرفی این شکست تجربه‌ای شد تا نقطه ضعف‌های این معامله را

## خواهر شهید

ببینیم و برای معامله‌های بعدی دقت کنیم تا دچارشان نشویم. و این که فلان شخص برای معامله مناسب نیست و فلان زمان نباید دست به چنین معامله‌ای زد و چند منفعت ریز و درشت دیگر که شاید اگر این سودهای متعدد، با ضررهایی که ظاهراً متحمل‌شان شدیم مقایسه شود، به این نتیجه برسیم که در این معامله به ظاهر خسارت بار، بیشتر منفعت کرده‌ایم تا ضرر. نگاه اول معمولاً نگاه انسان‌های خام و ظاهرین و بی‌فکر است و نگاه دوم معمولاً نگاه انسان‌های پخته و دقیق و با فکر. زمانی که حضرت زینب رضی الله عنها در خطبه‌اش یزید را مخاطب قرار داد، به چند نمونه از این تفاوت نگاه‌ها اشاره فرمود. یک این که حضرت فرمود این پیروزی ظاهری، در واقع شکست بزرگی است برای تو و روز قیامت خواهی فهمید که چه نگاه خام و اشتباهی داشتی، و این جنایتی که انجام دادی در حقیقت جنایتی بود نسبت به خودت. و دیگر این که اشاره فرمود که در نگاه خام و ظاهر بین تو، کشته‌های ما، نابود شدند در حالی که نگاه درست و واقع‌بینانه این طور نیست و شهدای ما برای همیشه زنده‌اند و در نزد خداوند روزی می‌خورند...

فَوَاللَّهِ مَا فَرَيْتَ إِلَّا جَلْدَكَ وَ لَا جَزَّتْ إِلَّا لَحْمَكَ وَ  
لَتَرِدَنَّ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ بِمَا تَحَمَّلْتِ مِنْ سَفْكَ دَمَاءِ  
ذُرِّيَّتِهِ وَ أَنْتَهَكْتِ مِنْ حُرْمَتِهِ فِي عَنْرَتِهِ وَ لَحْمَتِهِ  
حَيْثُ يَجْمَعُ اللَّهُ شَمْلَهُمْ وَ يَلْمُ شَعْنَهُمْ وَ يَأْخُذُ  
بِحَقِّهِمْ وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ  
أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ ... ای یزید! به  
خدا سوگند نشکافتمی مگر پوست خود را، و نبریدی  
مگر گوشت خود را و زود باشد که بر رسول خدا  
وارد شوی در حالتی که بر دوش داشته باشی

مسئولیت ریختن خون ذریهٔ او را، و شکستن حرمت عترت و پارهٔ تن او را، در هنگامی که خداوند جمع می‌کند پراکندگی ایشان را، و می‌گیرد حق ایشان را «و گمان مبر آنان را که در راه خدا کشته شدند مردگانند، بلکه ایشان زنده‌اند و نزد پروردگار خود روزی می‌خورند.» (سوره آل عمران آیه ۱۶۹)

### منشور عزت

شاید برای همهٔ ما پیش آمده باشد که برای انجام کاری به اداره‌ای مراجعه کرده‌ایم، با صفی شلوغ مواجه شده‌ایم و وقتی دلیل این شلوغی و معطلی را سوال کرده‌ایم،

جواب شنیده‌ایم که جناب رییس مشغول مشاورهٔ تلفنی با دوستان و آشنایانش است تا قیمت انواع ماشین‌های آخرین مدل را بفهمد و راجع به راحتی و امنیت‌شان صحبت کند. این طور مواقع معمولاً صدای کسی به اعتراض بلند نمی‌شود و هر کس یا با خودش حرف می‌زند و یا نهایتاً با چند نفری که دور و اطرفش ایستاده‌اند و گله و شکایت می‌کنند از بی‌مسئولیتی مدیر اداره. تا اینکه مشاوره‌های تلفنی مدیر تمام می‌شود و شروع می‌کند به پذیرش ارباب رجوع و امضای نامه‌هایشان. هر شخصی که وارد اتاق مدیر می‌شود نه تنها اعتراض و شکایتی نمی‌کند بلکه همه تشکر می‌کنند از امضای نامه‌شان و عذرخواهی می‌کنند که مزاحم وقت ارزشمند مدیر شده‌اند.

مشابه این اتفاق کم پیش نمی‌آید. اینکه انسان در شرایطی قرار بگیرد که فردی با سمت و مسئولیت، ظلمی به او کند و او با این که می‌داند که حق با خودش است، اما از ترس مقام و هیبت ظالم، سکوت کند و تن به آن ظلم دهد. ولی همیشه افرادی

## خواهر شهید

پیدا می‌شوند که با شجاعت و اقتدار، صدای اعتراض‌شان بلند می‌شود و ظالم را محکوم می‌کنند. این عده علاوه بر این که به حق بودن خودشان اعتماد دارند، از قدرت و مقام ظالم هم ترسی ندارند و عزت‌شان اجازه نمی‌دهد تا در مقابل ظلم کوتاه بیایند و در هر شرایطی در بیان حق سکوت نمی‌کنند. پیروز واقعی این افرادند و حتی اگر در ظاهر به آنچه مقصودشان باشد نرسند، ولی به ظالم می‌فهمانند که کسانی وجود دارند که به هیچ عنوان حاضر به زیر بار ظلم رفتن، نمی‌شوند و ممکن است روزی بساط ظلم و ظالم را جمع کنند.

حضرت زینب علیها السلام با آنکه در ظاهر، اسیر یزید بود اما در خطبه خود، چنان با شجاعت یزید را توییح و سرزنش کرد که برای همیشه الگویی برای عزت‌مندان و آزادگان گردید... وَ لَئِنْ جَرَّتْ عَلَيَّ الدَّوَاهِي مَخَاطِبَتِكَ إِنِّي لَأَسْتَضِعُّ قَدْرَكَ وَ أَسْتَعْظُمُ تَقْرِيعَكَ وَ أَسْتَكْبِرُ تَوْبِيخَكَ لَكِنُّ الْعُيُونَ عَبْرِي وَ الصُّدُورَ حَرِي ... وَ اِگر مصایب روزگار مرا بر آن داشت که با تو مخاطبه و تکلم کنم ولی بدان قدر تو را کم می‌کنم و سرزنش تو را عظیم و توییح تو را بسیار می‌شمارم، این جزع و بی‌تابی که می‌بینی نه از ترس قدرت و هیبت توست، لکن [از شدت داغ مصیبت‌های پیش آمده] چشم‌ها

### گریان و سینه‌ها سوزان است.

#### یاد ماندگار

فراموشی یکی از ویژگی‌های انسان‌هاست. اتفاقات را فراموش می‌کنند. چه خوب و چه بد. اما مدت زمانی که یک اتفاق به فراموشی سپرده شود بستگی دارد به اهمیت آن اتفاق. یک دعوی کوچک خانوادگی شاید بعد از دو سه ساعت فراموش شود البته اگر اهل خانه کینه‌ای نباشند.

یک تصادف معمولی بعد از چند هفته فراموش می‌شود و فوت کردن یک فامیل نه چندان نزدیک بعد از چند ماه. بعضی اتفاقات اما دیرتر فراموش می‌شوند. سال‌روز عقد و ازدواج‌مان شاید حتی بعد از چند ده سال هم فراموش نشود و البته در این مساله فرق است بین مرد و زن!

اینکه یک اتفاق با چه سرعتی فراموش شود ارتباط مستقیم دارد با این که چقدر به ما مرتبط باشد. معمولاً اتفاقاتی که برای اطرافیان ما می‌افتد خیلی زودتر از یاد می‌روند، تا اتفاقاتی که برای خودمان می‌افتند. اما بعضی اتفاقات هستند که هیچ‌گاه فراموش نخواهند شد. اتفاقاتی که هر چند ظاهراً ارتباط مستقیمی با ما ندارند ولی هنوز هم بعد از حدود هزار و چهارصد سال تازه‌اند و در یادها باقی. یکی از این اتفاقات ماندگار عاشورا است. کمتر شیعه‌ای پیدا می‌شود که عشق اهل بیت علیهم‌السلام را

## خواهر شهید

در دل داشته باشد ولی ایام محرم و صفر را سیاهپوش نباشد. عزاداری نکند و هر آن چه در توان دارد، برای بزرگداشت این ایام در طبق اخلاص نگذارد. اتفاقاً سال به سال، شور عزاداری‌ها بیشتر می‌شود و همین عزاداری‌ها بهانه‌ای شده تا آنانی که از حسین علیه السلام فقط نامی شنیده‌اند مشتاق شوند تا با راه و نام ایشان آشنا شوند و بعد از مطالعه و تحقیق، دین خود را کنار بگذارند و به جمع شیعیان حسینی اضافه شوند.

اتفاقی که یزید و یزیدیان هرگز فکرش را هم نمی‌کردند و حتی شاید اگر می‌دانستند که چقدر برای‌شان بد تمام می‌شود، هیچ‌گاه مرتکب آن نمی‌شدند. آنان در همان زمان هم تمام تلاش‌شان را کردند تا هیچ یادی از عاشورا و حسین علیه السلام باقی نماند. مردان کاروان حسینی را به شهادت رساندند و زنان‌شان را اسیر و خارج شده از دین معرفی کردند و تصور می‌کردند بعد از چند روز و نهایتاً چند ماه و سال، جنایتی که انجام دادند به فراموشی سپرده می‌شود ولی حضرت زینب علیها السلام در همان ایام اسارت و در حالی که هنوز کمتر از یک ماه از شهادت امام حسین علیه السلام گذشته بود، در خطبه خود با یقین کامل و عزم راسخ خطاب به آن‌ها فرمود که هر چه قدر مکر و خدعه کنید، یاد ما از دل‌های شیعیان محو نخواهد شد. چرا که حق با آن‌هاست و خداوند نمی‌خواهد که حق برای همیشه پنهان بماند، هر چند ممکن چند روزی زیر لایه‌های مکر و حيله پنهان شود.

فَكَذِّبْنَا وَ سَمِعَ سَعْيِكَ وَ نَاصِبٌ جُهِدَكَ فَوَ اللَّهُ  
لَا تَمُحُوا ذُكْرَنَا وَ لَا تُمِيتْ وَحْيَنَا وَ لَا تُدْرِكْ أَمَدَنَا ...  
ای یزید! هر کید و مکر که داری بکن، هر کوشش

که خواهی بنماید، هر جهد که داری به کار گیر،  
به خدا سوگند هرگز نتوانی نام و یاد ما را محو  
کنی، وحی ما را نتوانی از بین ببری و به نهایت ما  
نتوانی رسید.

### آرامش همیشه

از حرف تا عمل فاصله زیادی است. وقتی قرار است فقط حرفی  
بزنیم و مخصوصا اگر بدانیم که هیچ وقت مجبور نخواهیم شد  
به حرف‌هایی که می‌زنیم عمل کنیم، خودمان را بهترین انسان  
کرة زمین معرفی می‌کنیم و هر چه خوبی هست برای خودمان  
می‌شماریم و هر چه بدی است از خودمان دور می‌کنیم. اما وقتی  
پای عمل بیفتد، شاید فقط چندتای مان همان طور رفتار کنیم که  
ادعا داشتیم و بقیه رفتاری نشان می‌دهند که ذره‌ای با آن همه  
ادعا تناسبی ندارد.

مثال پررنگش توکل بر خداست. همیشه ادعا می‌کنیم که در  
همه حال توکل مان بر خداست و حتی اگر همه بخواهند کاری  
کنند که ما را در این اعتقاد سست کنند ذره‌ای توجه نخواهیم  
کرد و هیچ‌گاه بنده‌ای را بر خدا ترجیح نمی‌دهیم. کافی است  
به گوش مان برسد که گرهی در کار دوست و آشنایی افتاده و  
قرار است برای گرفتن قرض سراغ مان بیاید. همین که ما را  
می‌بیند یا تماس می‌گیرد، قبل از این که خواسته‌اش را مطرح  
کند، شروع می‌کنیم راجع به توکل بر خدا صحبت کردن و  
بعد هم که خواهش می‌کند در صورت توان مقداری پول به او  
قرض بدهیم، خواسته‌اش را با بهانه‌های مختلف رد می‌کنیم

## خواهر شهید

و می‌گوییم غصه نخور و توکلت بر خدا باشد و خدا حافظ. البته این صحبت‌ها و ادعاها فقط برای وقتی است که نوبت دوست و آشنا باشد و احیانا فامیل‌های دور و نزدیک. چرا که وقتی کار خودمان جایی گیر کند، حق داریم به هر غریبه و آشنا رو بزنیم و هر کدام که با هر دلیلی جواب رد بهمان بدهند، پاسخ‌شان با لیستی از بد و بیراه‌های مختلف بدهیم. دیگر سراغ پول‌های حرام رفتن و التماس و خواهش به هر مرد و نامردی برای مان مجاز می‌شود و حتی ممکن است در این میان چند کلمه‌ای هم از خدا شکایت کنیم که بنده‌اش را رها کرده و حواسش به بنده‌ای که بر او توکل کرده نیست و مجبور تان کرده که خودتان گلیم‌تان را آب بیرون بکشید. اما عده‌ای هستند که در هر شرایطی خداوند را تکیه گاه خود می‌دانند و هر مصیبتی برای‌شان پیش بیاید، لحظه‌ای ناشکری نمی‌کنند و در هر حال از او یاری می‌خواهند. و هیچ‌گاه نه تنها در زبان که در دل هم از آن مصیبت‌ها ابراز نارضایتی نخواهند کرد. دل‌های آنان همیشه با یاد خدا آرام است و هیچ اتفاقی باعث از بین رفتن آرامش روحی آنان نمی‌شود. حضرت زینب رضی الله عنها در پایان خطبه خود، نه تنها از به شهادت رسیدن امام حسین علیه السلام و برادران و فرزندان خود به خداوند شکایتی فرمودند، بلکه برای افزون شدن ثواب شهدا دعا فرمودند و همگان را آگاه کردند که این اهل بیت علیهم السلام کسانی هستند که هر آنچه برای‌شان مقدر شده با جان و دل می‌پذیرند، و خود را بر حق می‌دانند و کشته شده‌گانش را شهید. و تنها خداوند برای‌شان کافی است.

وَ نَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يُكْمَلَ لَهُمُ الثَّوَابَ وَ يُوجِبَ لَهُمُ الْفَرِيدَ  
وَ يُحْسِنَ عَلَيْنَا الْخِلَافَةَ إِنَّهُ رَحِيمٌ وَدُودٌ وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ



## خطبه‌های آتشین

نَعْمَ الْوَكِيل ... از خدا می‌خواهیم که ثواب آنها را کامل کند و بر ثوابشان بیفزاید، و برای ما نیکو خلف و جانشین باشد، که اوست خداوند بخشایش‌گر و پروردگار مهربان و خداوند ما را کافی است در هر امری و او بهترین وکیل است.

### چند نکته پیرامون این خطبه:

خطبه روشن‌گرانه و مقتدارانه حضرت زینب علیها السلام در کاخ یزید، نکاتی مهم دارد که معمولاً در نگاه اول دیده نمی‌شود. اما اگر اندکی در این خطبه دقت کنیم چند نکته مورد توجهمان قرار خواهد گرفت. **اولین** نکته این است که در قسمت‌های مختلف این خطبه، نشانه‌هایی از ایمان قلبی حضرت زینب علیها السلام به خداوند متعال وجود دارد. شروع خطبه با حمد الهی است و درود بر پیامبر و اهل بیت علیهم السلام. در متن خطبه از چند آیه قرآن کریم استفاده می‌شود و در موارد متعدد اشاره‌هایی به روز قیامت و محکمه عدل الهی می‌شود. این اشاره‌ها و نشانه‌ها مهم‌ترین بهانه تبلیغاتی یزید ملعون را هدف قرار داد که همانا ادعای خارجی بودن اسرا بود. یزید همه جا اعلام کرده بود که دلیلش برای جنگ با سیدالشهداء علیه السلام و به اسارت گرفتن اهل بیتش، این است که آنها از دین اسلام خارج شده‌اند و دیگر مسلمان نیستند. اما وقتی این خطبه توسط حضرت زینب علیها السلام خوانده شد و ایشان اشاره‌های متعددی به ایمان قلبی و حقیقی‌شان به خداوند متعال فرمود و در مقابل نشانه‌هایی از بی‌دینی یزید و یزیدیان را بیان نمود، برای عده زیادی حق و حقیقت پنهان شده، آشکار شد و فهمیدند که دین‌داری یزید، فقط ادعاست و

در واقع تمامی رفتارهای او خلاف شرع و دین است و اهل بیت رسول الله مورد ظلم یزید واقع شده‌اند.

**دومین** نکته در خطبه حضرت زینب علیها السلام، عزت و اقتداری است که در سر تا سر خطبه و کلمات آن وجود دارد. با آن که در ظاهر ایشان و سایر اهل بیت علیهم السلام در بند اسارت بودند، و همچنین در مجلسی حضور داشتند که یزید تمام سران و بزرگان اهل شام را در آن جمع کرده بود و به نظر می‌رسید که نتوانند در آن فضای سنگین، مقابل ظلم و زورگویی یزید اقدامی کنند، حضرت زینب علیها السلام چنان با عزت و اقتدار خطبه خواند که هیچ‌کس جرات نکرد حتی صحبت ایشان را قطع کند. ایشان در خطبه خود در قسمت‌های مختلف یزید را تحقیر کرد و فرمود که این سرخوشی **فصل دوم** ظاهری سرور اصل کوتاه‌فکری اوست و در تمامی جملات از موضع بالا با او صحبت فرمود. چندین بار او را توبیخ نمود و حتی در قسمتی اشاره کرد که یزید حتی ارزش مخاطبه و هم‌صحبت شدن را هم ندارد و اگر این اتفاق صورت گرفته، از باب ناچاری است.

**سومین** نکته در این خطبه، اشاره‌های مکرر حضرت زینب علیها السلام به این مساله است که خداوند متعال شاهد و ناظر بر تمامی اتفاقات پیش آمده، بوده و در روز قیامت، به عدالت در میان آنان حکم می‌کند. این مساله در شرایطی بیان گردید که یزید از پیروزی ظاهری‌اش بسیار اظهار خوشحالی می‌کرد و حتی سرخوشانه شعر می‌خواند و اجدادش را یاد می‌کرد و آرزو می‌کرد که ای کاش در جشن شادی‌اش شریک بودند. در این اوضاع حضرت زینب علیها السلام یزید و یزیدیان که سرمست از خوشی بودند، تهدید کرد که این روزها زودگذر و اندک‌اند و به زودی



در روزهایی که کاروان اهل بیت علیهم السلام در شهر شام بودند، حضرت علی بن الحسین علیه السلام از یزید خواست که روز جمعه‌ای به او اجازه دهد تا در مسجد خطبه‌ای بخواند و یزید پذیرفت. روز جمعه فرا رسید و یزید یکی از خطبای مزدور خود را به منبر فرستاد و دستور داد تا به علی علیه السلام و حسین علیه السلام اهانت نماید و در ستایش خود و پدرش سخن بگوید و آن خطیب چنین کرد. امام سجاد علیه السلام از یزید خواست تا به وعده خود وفا کند و اجازه دهد تا خطبه بخواند، ولی یزید از وعده‌ای که به امام علیه السلام داده بود پشیمان شد و قبول نکرد. معاویه پسر یزید به پدرش گفت: خطبه این مرد چه تأثیری دارد؟ بگذار هر چه می‌خواهد بگوید. یزید گفت: شما توانایی‌های این خاندان را نمی‌دانید، آنان علم و فصاحت را از هم به ارث می‌برند، از آن می‌ترسم که خطبه او در شهر فتنه‌ای ایجاد کند که دامان ما را بگیرد. اما مردم از یزید مصرانه خواستند تا به امام سجاد علیه السلام اجازه سخنرانی دهد. یزید گفت: اگر او بالای منبر رود، پایین نخواهد آمد مگر اینکه من و خاندان ابوسفیان را رسوا کرده باشد! اما باز مردم قانع نشدند و به یزید گفتند: مگر این نوجوان چه می‌تواند بکند؟ یزید گفت: او از خاندانی است که در کودکی کامشان را با علم برداشته‌اند و می‌خواست با این صحبت‌ها نظر مردم را تغییر دهد اما مردم همچنان به یزید اصرار کردند تا بالاخره یزید به امام علیه السلام اجازه داد.

آن‌گاه فرزند شهید برخواست و از منبر بالا رفت.<sup>۱</sup>

### زمان‌شناسی

دلیل موفقیت خیلی از افراد در کار و کاسبی‌شان مساله‌ای است به نام زمان‌شناسی. زمان‌شناسی برای انجام بعضی کارها تا اندازه‌ای مهم است که اگر در دو زمان مختلف اقدام به انجام کاری کنیم، با دو نتیجه کاملاً متفاوت روبرو می‌شویم.

میوه‌فروش‌ها این مساله را بیشتر مراعات می‌کنند. همیشه حواس‌شان به فصل‌های سال هست و می‌دانند برای این‌که بیشترین سود را داشته باشند باید با توجه به فصل، میوه بیاورند. برای همین هیچ‌گاه در فصل تابستان بار سنگین پیاز نمی‌خرند چرا که می‌دانند گرمای هوا سریع آن را فاسد می‌کند لذا باید فقط به مقداری که به فروش مطمئن هستند، بار بیاورند.

ولی در عوض هنگام شروع زمستان، انبارشان را از پیاز پر می‌کنند زیرا می‌دانند از طرفی در فصل سرما کاشت پیاز ممکن نیست و برای همین در بازار کم‌یاب می‌شود و از طرفی مشتری‌های زیادی برایش وجود دارد و از طرفی سرمایه‌ها، باعث جلوگیری از فاسد شدنش می‌شود.

سایر میوه‌ها هم همین‌طورند و میوه‌فروش‌ها جنس و مقدار هر کدام را با توجه به فصل، خریداری می‌کنند. با شروع هر فصل در اولین فرصت نوبرانه‌های فصل را می‌آورند زیرا تجربه دارند که برای نوبرانه‌ها هر قیمتی هم که بگذارند، بی‌مشتری نمی‌مانند و خلاصه در تمامی خریدهای‌شان قبل از انتخاب جنس، زمان را بررسی می‌کنند و اگر این زمان‌شناسی را نداشته باشند، ضررشان بسیار بیشتر از سودشان خواهد شد. البته این

۱. نفس‌المهموم، ص ۴۵۰.

## فرزند شهید

مساله فقط مخصوص میوه‌فروش‌ها و یا کاسب‌ها نیست. هر کس برای انجام هر کاری اگر در زمان مناسب اقدام کند، با تفاوت‌های زیادی در نتیجه کارش مواجه خواهد شد.

امام سجاد علیه السلام برای بیان خطبه‌شان بهترین زمان را انتخاب فرمودند. زمانی که خطیب یزید در کمال وقاحت در حال سب و لعن و توهین به امیرالمومنین علیه السلام و امام حسین علیه السلام بود، امام سجاد علیه السلام از فرصت به دست آمده توسط دشمن بهترین استفاده را کرد. ایشان مقتدرانه درخواست و ضمن توبیخ خطیب، از یزید اجازه خواست تا سخنانی بگوید که هم رضایت خدا را جلب کند و هم برای مخاطبین اجر و ثوابی داشته باشد. گرچه یزید اصلا تمایلی نداشت تا امام علیه السلام خطبه بخواند، و می‌دانست که اگر ایشان سخنرانی کند، حتما باعث تغییر نظر مردم نسبت به او و کارهایش می‌شود ولی زمان شناسی امام علیه السلام باعث شد که مردم نیز به سخنان امام رغبت نشان دهند و یزید را مجبور کنند تا به ایشان اجازه دهد تا خطبه‌شان را شروع کنند.

أَنْ يَزِيدَ لَعْنَهُ اللَّهُ أَمْرَ مَنبَرٍ وَ خَطِيبٍ لِيُخْبِرَ النَّاسَ  
 بِمَسَاوِي الْحُسَيْنِ وَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَ مَا فَعَلَا  
 فَصَعَدَ الْخَطِيبُ الْمَنبَرَ فَحَمَدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ  
 أَكْثَرَ الْوَقِيعَةَ فِي عَلِيٍّ وَ الْحُسَيْنِ وَ أَطْنَبَ فِي  
 تَقْرِيبِ مُعَاوِيَةَ وَ يَزِيدَ لَعْنَهُمَا اللَّهُ فَذَكَرَهُمَا بِكَلِّ  
 جَمِيلٍ قَالَ فَصَاحَ بِهِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ يَلِكُ أَيُّهَا  
 الْخَاطِبُ اشْتَرَيْتَ مَرْضَاهُ الْمَخْلُوقَ بِسَخَطِ الْخَالِقِ  
 فَتَبَّوْا مَقْعَدَكَ مِنَ النَّارِ ثُمَّ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ  
 عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا يَزِيدُ أَتَذُنُّ لِي حَتَّى أَصْعَدَ هَذِهِ  
 الْأَعْوَادَ فَأَتَكَلَّمُ بِكَلِمَاتٍ لِلَّهِ فِيهِنَّ رِضًا وَ لَهْوُلَاءِ  
 الْجَلِيسَاءِ فِيهِنَّ أَجْرٌ وَ ثَوَابٌ قَالَ فَأَبَى يَزِيدٌ عَلَيْهِ  
 ذَلِكَ فَقَالَ النَّاسُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَتَذُنُّ لَهُ فَلْيَصْعَدْ  
 الْمَنبَرِ فَلَعَلَّنَا نَسْمَعُ مِنْهُ شَيْئًا فَقَالَ إِنَّهُ إِنْ صَعَدَ لَمْ  
 يَنْزَلْ إِلَّا بِفَضِيحَتِي وَ بِفَضِيحَةِ آلِ أَبِي سُفْيَانَ فَقِيلَ  
 لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَا قَدَرُ مَا يُحْسِنُ هَذَا فَقَالَ  
 إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ قَدْ زُقُوا الْعِلْمَ زُقًا قَالَ فَلَمْ يَزَالُوا  
 بِهِ حَتَّى أَذِنَ لَهُ ...

یزید امر کرد که منبری آماده کنند و خطیبی را فرستاد تا مردم را از بدی‌های امام حسین و امیرالمومنین و آنچه انجام دادند آگاه کند. خطیب بالای منبر رفت و بعد از حمد و ثنای خدا، تا توانست به علی و حسین علیهما السلام اهانت نمود و در ستایش معاویه و یزید اغراق کرد و فضیلت‌های دروغین بسیاری برای آن دو برشمرد. امام سجاد علیه السلام بر او فریاد زد که «وای بر تو ای خطیب! رضایت مخلوق را در برابر رضایت خالق خریدی و جایگاه خود را در آتش جهنم آماده ساختی» سپس به یزید فرمود «ای یزید! به من اجازه بده تا از این چوب‌ها بالا بروم و سخنانی بگویم که در آن رضایت خداست و برای این مردم هم دارای اجر و ثواب است» یزید قبول نکرد. مردم از او خواستند تا به امام علیه السلام اجازه دهد تا بتوانند سخنانش را بشنوند. اما یزید در جواب خواسته مردم گفت: اگر او به منبر رود، فرود نخواهد آمد مگر اینکه من و خاندان ابوسفیان را رسوا کرده باشد. مردم به یزید گفتند که مگر این نوجوان چه می‌تواند بکند؟ یزید گفت: او از خاندانی است که در کودکی کامشان را با علم برداشته اند. ولی مردم کماکان به او اصرار کردند تا یزید موافقت کرد که امام به منبر رود.



### همیشه هدایت‌گر

راهنمایی و تلاش در هدایت مردم همیشه و همه جا آسان نیست. راننده‌ای که در حال رانندگی در وسط جاده مانعی می‌بیند، حالا این مانع لاشه حیوانی باشد یا سنگی و یا هر چیز دیگری؛ باید واقعا همت داشته باشد که پس از عبور از کنار آن، توقف کند،

پیاده شود و احيانا مسیری را پیاده برگردد تا آن مانع از وسط جاده بردارد. افرادی که حاضرند برای پیشگیری از برخورد اتومبیل‌های دیگر با این مانع، زحمت پیاده شدن و سراغ آن مانع رفتن را به خود بدهند، واقعا انگشت شمارند. شاید برای خودمان هم چندین بار این اتفاق تکرار شده باشد ولی در اکثر یا تمامی اوقات ترجیح داده‌ایم به روی خودمان نیاوریم و مسئولیتی را در این مورد برای خودمان تصور نکنیم و بی تفاوت به مسیرمان ادامه دهیم.

برای بعضی افراد، راحتی و آسایش‌شان از همه چیز مهم‌تر است. اگر قرار باشد بین راحتی خودشان و انجام کاری برای راهنمایی و کمک به مردم، یکی را انتخاب کنند، به سرعت گزینه اول را انتخاب می‌کنند تا مبادا مجبور شوند خود را به سختی و زحمت بیندازند و مدام منتظر کوچک‌ترین بهانه‌ای هستند تا از زیر بار چنین کارهایی شانه خالی کنند. اما امامان معصوم ما در همه حال و در هر شرایطی اولویت را به هدایت و راهنمایی مردم می‌دادند و از هر فرصتی برای این کار استفاده می‌فرمودند. گرچه تمامی ائمه علیهم‌السلام در تمامی طول زندگی‌شان در شرایطی سخت به سر می‌برند و همیشه توسط حکومت‌های

## فرزند شهید

ظالم تحت نظر بودند اما حتی تبعید و زندان هم باعث نمی‌شد که آنان در انجام این امر کوتاهی کنند.

امام سجاد علیه السلام وقتی مردم فریب خورده شام را دید و مشاهده کرد که تا چه اندازه نسبت به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله در جهل و گمراهی به سر می‌برند، اسارت و بیماری را بهانه نفرمود و خطبه‌ای خواند که سرتاسر آن معرفی چهره واقعی رسول اکرم، امیرالمومنین و حضرت زهرا و خاندان پیامبر علیهم السلام بود. خطبه‌ای که در ابتدای آن ویژگی‌ها، فضایل و افتخارات اهل بیت علیهم السلام را برشمرد و با معرفی خود، سعی در بیرون آوردن اهالی شام از جهالت و گمراهی نمود. جهالتی که حاصل تبلیغات سوء یزید و یزیدیان بود. خطبه‌ای که پایه‌های حکومت یزید را لرزاند به گونه‌ای که دستور داد خطبه امام علیه السلام را قطع کنند.

فَصَعَدَ الْمُنْبَرِ فَحَمَدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ أُعْطِينَا سِتًّا وَ فَضَّلْنَا بِسَبْعٍ أُعْطِينَا الْعِلْمَ وَ الْحِلْمَ وَ السَّمَاحَةَ وَ الْفَصَاحَةَ وَ الشَّجَاعَةَ وَ الْمَحَبَّةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ وَ فَضَّلْنَا بَأَنَّ مِنَّا النَّبِيَّ الْمُخْتَارَ مُحَمَّدًا وَ مِنَّا الصَّدِيقَ وَ مِنَّا الطَّيَّارَ وَ مِنَّا أَسَدَ اللَّهِ وَ أَسَدَ رَسُولِهِ وَ مِنَّا سَبَطَا هَذِهِ الْأُمَّةِ ... فرمود: ای مردم! خداوند به ما شش خصلت عطا فرموده و ما را به هفت ویژگی بر دیگران فضیلت بخشیده است، به ما ارزانی داشت علم، بردباری، سخاوت، فصاحت، شجاعت و محبت در قلوب مؤمنین را، و ما را بر دیگران برتری داد به اینکه پیامبر بزرگ اسلام، صدیق (امیر المؤمنین علی علیه السلام)، جعفر طیار، شیر خدا و شیر رسول خدا صلی الله علیه و آله (حمزه)،

و امام حسن و امام حسین علیهما السلام دو فرزند بزرگوار  
رسول اکرم صلی الله علیه و آله را از ما قرار داد.

اسلام دورغین

اطلاعات غلط دادن در مورد بعضی مسائل خیلی آسان است. به ویژه مسائلی که کسی راجع به آن‌ها هیچ اطلاعاتی ندارد و قرار است شخصی برای اولین بار راجع به آن‌ها صحبت کند.

در چنین مواقعی حتی اگر شخص دومی بیاید و اطلاعات دقیق و درستی هم راجع به آن مسائل بدهد، باز به این راحتی‌ها از طرف مردم مورد قبول قرار نمی‌گیرد. زیرا اطلاعات قبلی در ذهن‌شان نقش بسته و باید اطلاعات جدید این‌قدر مستدل و محکم باشد که بتواند جای‌گزین اطلاعات قبلی شود. در زمان ظهور اسلام،

وقتی پیامبر گرامی اسلام دین جدید را به مردم معرفی کرد، عده‌ای به سختی با ایشان مخالفت کردند و حتی برای قتل ایشان نقشه کشیدند. این افراد، سران قبایلی بودند که از جهل و بی‌خبری مردم کمال استفاده را می‌بردند.

هر ساله هدایا و نذوراتی که مردم برای بت‌ها هدیه می‌کردند، بین خودشان تقسیم می‌کردند و با ترویج خرافات و اطلاعات غلط، سعی در تثبیت و تقویت خودشان داشتند. عده زیادی از مردمی که مخاطب پیامبر قرار می‌گرفتند، تحت تاثیر تبلیغات دشمنان، سعی می‌کردند حتی صدای پیامبر را هم نشنوند.

اما پیامبر گرامی اسلام با صبوری و مهربانی، توانست در دل‌های آنان نفوذ کند.

فضای عمومی شهر شام در زمان حادثه عاشورا، به مراتب بدتر از صدر اسلام بود.

## فرزند شهید

شامیان کاملاً تابع آموزه‌های معاویه و پس از معاویه، پسرش یزید بودند. زیرا اولین امیر و حاکم‌شان پس از اسلام، معاویه بود و او هم که قصد داشت حکومتی باب میل خودش ولی به نام اسلام ایجاد کند تا هم به منافع شخصی‌اش برسد و هم با ظاهری مقدس، مردم را با خود همراه کند، از این فرصت بهترین بهره را برد و دین اسلام را تحریف کرد و آن را مطابق با رفتار خود به اهل شام معرفی نمود. این خلافت دست به دست گشت تا به یزید رسید و به همین دلیل این تبعیت به قدری محکم بود که هر آن‌چه این دو راجع به دین و اسلام می‌گفتند، در عمق جان‌شان می‌نشست و نسبت به درست بودن آن یقین کامل پیدا می‌کردند.

و از آن‌جا که هیچ‌گاه کوچک‌ترین اتفاقی که تقدس و پاکی معاویه و یزید را در نظرشان خدشه‌دار کند، پیش نیامده بود لذا ذره‌ای در مورد راستی گفتار و کردارشان تردید نداشتند. پیش از آن‌که کاروان اسرای اهل بیت علیهم‌السلام وارد شهر شام شوند، یزید در شهر اعلام کرد که عده‌ای نامسلمان و از دین خارج شده را در جنگ شکست داده و قرار است اسرای آن جنگ را به شهر بیاورد.

شامیان شهر را زینت کردند و تمامی مردم در نهایت شادی و شادمانی برای دیدن کاروان اسرا جمع شدند و چه اهانت‌ها که به اهل بیت علیهم‌السلام روا نداشتند. از مهم‌ترین قسمت‌های خطبه امام سجاد علیه‌السلام، بخشی بود که در آن به معرفی پیامبر گرامی اسلام پرداخت.

شامیان خود را مسلمان می‌دانستند و فضایل پیامبر را نیز شنیده بودند و زمانی که این فضیلت‌ها توسط امام علیه‌السلام بیان شد،

## خطبه‌های آتشین

فهمیدند که این کاروان، نامسلمان و خارج شده از دین نیست چرا که سخنگوی‌شان خود را فرزند پیامبر اسلام معرفی می‌کند.

مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي أَنْبَأْتُهُ  
بِحَسَبِي وَ نَسَبِي أَيُّهَا النَّاسُ أَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَ مِنِّي أَنَا  
ابْنُ زَفْرَمَ وَ الصَّفَا أَنَا ابْنُ مَنْ حَمَلَ الرُّكْنَ بِأَطْرَافِ  
الرِّدَا أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مَنْ ائْتَرَزَ وَ ارْتَدَى أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مَنْ  
انْتَعَلَ وَ اِحْتَفَى أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مَنْ طَافَ وَ سَعَى أَنَا ابْنُ  
خَيْرٍ مَنْ حَجَّ وَ لَبَى أَنَا ابْنُ مَنْ حَمَلَ عَلَيَّ الْبَرَاقَ فِي  
الْهَوَاءِ أَنَا ابْنُ مَنْ أُسْرِيَ بِهِ مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ  
إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى أَنَا ابْنُ مَنْ بَلَغَ بِهِ جَبْرَيْلُ إِلَيَّ  
سُدْرَةَ الْمُنْتَهَى أَنَا ابْنُ مَنْ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ  
قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى أَنَا ابْنُ مَنْ صَلَّى بِمَلَائِكَةِ السَّمَاءِ  
أَنَا ابْنُ مَنْ أَوْحَى إِلَيْهِ الْحَلِيلُ مَا أَوْحَى أَنَا ابْنُ مُحَمَّدٍ  
الْمُصْطَفَى ...

... هر کس مرا شناخت که شناخت، و برای آنان که مرا نشناختند با معرفی پدران و خاندانم خود را به آنان می‌شناسانم. ای مردم! من فرزند مکه و منایم، من فرزند زمزم و صفایم، من فرزند کسی هستم که حجرالاسود را باردای خود حمل و در جای خود نصب فرمود، من فرزند بهترین طواف و سعی کنندگانم، من فرزند بهترین حج‌کنندگان و تلبیه گوینان هستم، من فرزند آنم که بر براق سوار شد، من فرزند پیامبری هستم که در يك شب از مسجد الحرام به مسجد الاقصی سیر کرد، من فرزند آنم که جبرئیل او را به سدره المنتهی برد و به مقام قرب ربوبی و نزدیک‌ترین جایگاه مقام باری تعالی رسید، من فرزند آنم که با ملائکه آسمان نماز گزارد، من فرزند آن پیامبرم که پروردگار بزرگ به او وحی کرد. من فرزند محمد مصطفایم.

### حقیقت مظلوم

حقیقت را همیشه باید گفت ولی هر کسی جرات حقیقت‌گویی را ندارد. مخصوصاً در شرایطی که شاید سکوت برای انسان بهتر باشد و ممکن باشد در صورت گفتن حق، مشکلی برای انسان پیش بیاید.

البته گفتن حق و حقیقت همیشه اعتراف به اشتباهاتی که انسان انجام داده نیست بلکه بعضی وقت‌ها بیان واقعیت‌ها هم می‌شود حقیقت‌گویی که البته گاهی جرات و جسارت بسیار زیادی می‌خواهد. گاهی انسان در جمع بعضی اعضای فامیل که قرار می‌گیرد، بحث تکراری‌ای شروع می‌شود به نام «الان بهتر است یا قبل از انقلاب». شروع می‌کنند به گفتن در که در زمان شاه وضعیت اقتصادی‌مان چقدر خوب بود و ارزش پول ملی خیلی بالا بود. از عزت ایران قبل از انقلاب می‌گویند و از احترامی که آمریکا به ایران و شاه ایران می‌گذاشت و همین‌طور این بحث را ادامه می‌دهند و یکی یکی از خوبی‌های قبل از انقلاب می‌گویند و حسرت می‌خورند که قدر آن زمان‌ها را ندانستند و حالا باید با این همه مشکل و نداری و سختی، دست و پنجه نرم کنند. لحن صحبت‌شان جوری است که حتی کسانی که شاید خیلی موافق‌شان نیستند هم جرات مخالفت پیدا نمی‌کنند و یا شروع به تایید می‌کنند و یا نهایتاً سکوت. در میان صحبت‌شان هم برای اینکه جوان‌ترهایی که شاید تجربه‌شان کم‌تر است ولی آگاهی‌شان بیش‌تر؛ حرفی نزنند، مدام بحث تفاوت سنی را مطرح می‌کنند و می‌گویند بعضی جوجه‌های تازه سر از تخم بیرون آورده بدون این که از فضای

## فرزند شهید

آن روزها خبر داشته باشند، از این انقلاب دفاع می‌کنند. کسانی که در این موقعیت‌ها و در چنین جمع‌هایی که همه‌شان با انسان اختلاف نظر دارند، جرات بیان واقعیت و حقیقت را داشته باشند، خیلی کم‌اند. چرا که باید خودشان را آماده شنیدن انواع توهین‌ها و تحقیرها کنند و البته صبور باشند و مقاوم چرا که اگر در میان بحث کم بیاورند یا کوتاه بیایند، دیگر کسی برای‌شان تره هم خورد نمی‌کند.

امام سجاد علیه السلام در شهری برای مردم خطبه خواند و از فضایل امیرالمومنین علیه السلام فرمود که سال‌های سال روی منبرهای آن سب و لعن امیرالمومنین انجام می‌شد. شهری که اولین خلیفه‌شان بعد از اسلام معاویه‌ای بود که دشمن‌ترین شخص نسبت به امیرالمومنین بود و در تخریب چهره حضرت در اذهان مردم از هیچ دسیسه‌ای فروگذار نکرده بود. شهری که مردمان آن نزدیک به پنجاه سال تحت تبلیغات معاویه بودند و کودکان‌شان را با بغض و عدوات نسبت به امیرالمومنین و فرزندان آن امام، تربیت کرده بودند. امام سجاد علیه السلام در شهر شام خطبه‌ای خواند که منجر به ایجاد نفرتی از یزید و حکومت گردید که بعد از آن اهالی شام به یزید ناسزا می‌گفتند و وی را برای جنایتی که انجام داده بودند، توبیخ می‌کردند.

أَنَا ابْنُ عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى أَنَا ابْنُ مَنْ ضَرَبَ خَرَاطِيمَ  
الْخَلْقِ حَتَّى قَالُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَنَا ابْنُ مَنْ ضَرَبَ بَيْنَ  
يَدَي رَسُولِ اللَّهِ بِسَيْفَيْنِ وَ طَعَنَ بَرْفُحَيْنِ وَ هَاجَرَ  
الْهَجْرَتَيْنِ وَ بَايَعَ الْبَيْعَتَيْنِ وَ قَاتَلَ بَدْرَ وَ حُنَيْنَ وَ  
لَمْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ أَنَا ابْنُ صَالِحِ الْمُؤْمِنِينَ وَ  
وَارِثِ النَّبِيِّينَ وَ قَامِعِ الْمُلْحِدِينَ وَ يَغْسُوبِ الْمُسْلِمِينَ



وَ نُورَ الْمُجَاهِدِينَ وَ زَيْنَ الْعَابِدِينَ وَ تَاجَ الْبُكَّائِينَ وَ  
 أَصْبَرَ الصَّابِرِينَ وَ أَفْضَلَ الْقَائِمِينَ مِنْ آلِ يَاسِينَ  
 رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَنَا ابْنُ الْمُؤَيَّدِ بِجَبْرِئِيلَ الْمَنْصُورِ  
 بِمِيكَائِيلَ أَنَا ابْنُ الْمُحَامِي عَنْ حَرَمِ الْمُسْلِمِينَ وَ  
 قَاتِلِ الْمَارِقِينَ وَ النَّكِيثِينَ وَ الْفَاسِطِينَ وَ الْمُجَاهِدِ  
 أَعْدَاءَهُ النَّاصِبِينَ وَ أَفْخَرَ مَنْ مَشَى مِنْ قُرَيْشٍ  
 أَجْمَعِينَ وَ أَوَّلَ مَنْ أَجَابَ وَ اسْتَجَابَ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ مَنْ  
 الْمُؤْمِنِينَ وَ أَوَّلَ السَّابِقِينَ وَ قَاصِمِ الْمُعْتَدِينَ وَ مَبِيدِ  
 الْمُشْرِكِينَ وَ سَهْمِ مَنْ مَرَامَى اللَّهُ عَلَى الْمُنَافِقِينَ  
 وَ لِسَانِ حِكْمَةِ الْعَابِدِينَ وَ نَاصِرِ دِينِ اللَّهِ وَ وَلِيِّ أَمْرِ  
 اللَّهِ وَ بَسْتَانَ حِكْمَةِ اللَّهِ وَ عِيْبَةَ عِلْمِهِ سَمَحَ سَخِي  
 بِهِ بِهَلُولِ زَكِيٍّ أَبْطَحِي رَضِيٍّ مَقْدَامِ هُمَامِ  
 صَابِرِ صَوَامِ مُهَذَّبِ قَوَامِ قَاطِعِ الْأَصْلَابِ وَ مُفَرِّقِ  
 الْأَحْزَابِ أَرْبَطُهُمْ عَنَاوًا وَ أَنْبَتُهُمْ جَنَانًا وَ أَفْضَاهُمْ  
 عَزِيمَةً وَ أَشَدَّهُمْ شَكِيمَةً أَسَدٌ بَاسِلٌ يَطْحَنُهُمْ فِي  
 الْحُرُوبِ إِذَا ارْتَدَلَتْ الْأَسِنَّةُ وَ قَرَبَتْ الْأَعْيُنُ طَحْنِ  
 الرِّحَى وَ يَذْرُوهُمْ فِيهَا ذَرْوُ الرِّيحِ الْهَشِيمِ لَيْثِ  
 الْحِجَارِ وَ كَيْشِ الْعِرَاقِ مَكِّيٍّ مَدَنِيٍّ خَيْفِيٍّ عَقَبِيٍّ  
 بَدْرِيٍّ أَحَدِيٍّ شَجَرِيٍّ مُهَاجِرِيٍّ مِنَ الْعَرَبِ سَيِّدِهَا وَ مَنْ  
 الْوَعْيِ لَيْثِهَا وَ ارْتِ الْمَشْعَرِينَ وَ أَبُو السَّبْطِينَ الْحَسَنِ  
 وَ الْحُسَيْنِ ذَاكَ جَدِّي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ...

من فرزند محمد مصطفی و علی مرتضایم، من  
 فرزند کسی هستم که بینی گردنکشان را به خاک  
 مالید تا به کلمه توحید اقرار کردند. من پسر آن  
 کسی هستم که برابر پیامبر با دو شمشیر و با  
 دو نیزه می‌رزمید، و دو بار هجرت و دو بار بیعت  
 کرد، و در بدر و حنین با کافران جنگید، و به اندازه  
 چشم برهم‌زدنی به خدا کفر نورزید، من فرزند  
 صالح مؤمنان و وارث انبیا و از بین برنده مشرکان

و امیر مسلمانان و فروغ جهادگران و زینت عبادت‌کنندگان و افتخار‌گریه‌کنندگان، من فرزند بردبارترین بردباران و افضل نمازگزاران از اهل بیت پیامبر هستم، من پسر آنم که جبرئیل او را تأیید و میکائیل او را یاری کرد، من فرزند آنم که از حرم مسلمانان حمایت فرمود و با مارقین و ناکثین و قاسطین جنگید و با دشمنانش مبارزه کرد، من فرزند بهترین قریشم، من پسر اولین کسی هستم از مؤمنین که دعوت خدا و پیامبر را پذیرفت، من پسر اول سبقت‌گیرنده در ایمان و شکننده کمر متجاوزان و از میان‌برنده مشرکانم، من فرزند آنم که به مثابه تیری از تیرهای خدا برای منافقان و زبان حکمت عباد خداوند و یاری‌کننده دین خدا و ولی امر او، و بوستان حکمت خدا و حامل علم الهی بود، او جوان‌مرد، سخاوتمند، نیکوچهره، جامع خیرها، سید، بزرگوار، ابطحنی، راضی به خواست خدا، پیش‌گام در مشکلات، شکیبای، دائماً روزه‌دار، پاکیزه از هر آلودگی و بسیار نمازگزار بود. او رشته اصلاب دشمنان خود را از هم گسیخت و شیرازه احزاب کفر را از هم پاشید. او دارای قلبی ثابت و قوی و اراده‌ای محکم و استوار و عزمی راسخ بود و همانند شیری شجاع که وقتی نیزه‌ها در جنگ به هم درمی‌آمیخت آن‌ها را همانند آسیاب خرد و نرم و به‌سان باد آن‌ها را پراکنده می‌ساخت. او شیر حجاز و آقا و بزرگ عراق است که مکی و مدنی و خیفی و عقبی و بدری و احدی و شجری و مهاجری است، که در همه این صحنه‌ها حضور داشت. او سید عرب است و شیر میدان نبرد و وارث دو مشعر، و پدر دو فرزند: حسن و حسین. آری او،

### جدم علی بن ابی طالب است.

#### موقعیت سنجی

سوءاستفاده، از زشت‌ترین و تنفرآورترین عادت‌های اخلاقی است. این‌که از کاری مناسب و مقبول، استفاده سوء و نامناسب شود، خیلی غیرقابل تحمل است. البته معمولاً کسانی از این عادت بد استفاده می‌کنند که برای سرپوش گذاشتن روی اشتباهات‌شان به دنبال راهی به ظاهر مقدس هستند.

اتفاقی که در جنگ صفین رخ داد و معاویه زمانی که شکست سپاهش را قطعی دید به پیشنهاد عمروعاص قرآن‌ها بر سر نیزه‌ها کرد و سپاه امیرالمومنین علیه السلام که اعتقاد به کتاب مقدس اسلام داشتند، با دیدن قرآن‌هایی که سپاه دشمن روبروی‌شان قرار داد، در ادامه جنگ تردید کردند و آن‌چه نباید پیش می‌آمد، پیش آمد.

عده‌ای هم از عقاید پاک مردم به بعضی مقدسات، در جهت به دست آوردن منافی برای شخص خودشان استفاده می‌کنند که این هم نمونه‌ای از سوءاستفاده به حساب می‌آید.

گروهی که از علاقه مردم به امام زمان عجل الله فرجه آگاهند و می‌دانند که مردم حاضرند برای کسب رضایت حضرت، هر چه می‌توانند انجام دهند؛ با سوءاستفاده از این اعتقاد پاک و مقدس، برای خود دکان‌هایی باز می‌کنند و به اسم دیدار با امام زمان و شاد کردن دل حضرت، از مردم پول‌ها و نذورات زیادی جمع‌آوری می‌کنند که تمامش هم به جیب خودشان می‌رود.

وظیفه‌ای که در این میان برای افراد دانا و آگاه ایجاد می‌شود، روشن‌گری و بیان اهداف ناپاک این گروه است. و اگر این افراد

## فرزند شهید

کمی درایت و دقت به خرج دهند می‌توانند با موقعیت‌سنجی مناسب، از طریق همان راه‌هایی که به وسیله‌شان از مردم سوءاستفاده می‌شود، حقیقت را بیان کنند و به اصطلاح از طریق سلاح خودشان به آن‌ها ضربه بزنند.

کاری که امام سجاده علیه السلام در مسجد شام انجام داد. وقتی خطبه امام علیه السلام کم کم اثر خودش را نشان می‌داد و صدای مردم به گریه و شیون بلند شد، یزید از ترس شورش مردم، خطبه روشن‌گرانه ایشان را به بهانه اذان قطع نمود. او از این کار چندین هدف داشت.

اول این که مانع ادامه صحبت امام علیه السلام شود. دوم این که با بلند شدن صدای اذان، فکر و ذهن مردم را به نماز منحرف کند تا نتوانند در فرمایشات امام تفکر کنند. سوم این که فرصتی پیدا کند تا بتواند برای مقابله با امام راه چاره‌ای بیندیشد.

و چهارم این که تفکری که بر اثر خطبه روشن‌گرانه امام در مردم ایجاد شده بود و او را ضد دین و اسلام تصور می‌کردند، با نشان دادن اهمیتی که برای اذان و نماز قائل است، تغییر دهد. امام سجاده علیه السلام با موقعیت‌سنجی بی‌نظیر، با استفاده از جملاتی که در مؤذن در اذان گفت بر علیه یزید سخن گفت و او را محکوم و رسوا کرد.

به گونه‌ای که در تاریخ آمده است، امام سجاده علیه السلام در حین اذان سخنانی فرمود که یزید را مجبور کرد تا به مؤذن دستور دهد که زودتر اذان را تمام کند. و بلافاصله بعد از اذان به نماز ایستاد، اما مردم که سخنان حضرت آنان را به تردید انداخته بود، برخی اقتدا کردند و بعضی اقتدا نکرده، متفرق شدند.

فَلَمْ يَزَلْ يَقُولُ أَنَا أَنَا حَتَّى ضَجَّ النَّاسُ بِالْبُكَاءِ وَ  
النَّحِيبِ وَ خَشِيَ يَزِيدُ لَعْنَهُ اللَّهُ أَنْ يَكُونَ فِتْنَةً فَأَمَرَ  
الْمَوْذِنَ فَقَطَعَ عَلَيْهِ الْكَلَامَ فَلَمَّا قَالَ الْمَوْذِنُ اللَّهُ  
أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ قَالَ عَلِيٌّ لَا شَيْءَ أَكْبَرُ مِنَ اللَّهِ فَلَمَّا  
قَالَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ قَالَ عَلِيٌّ بْنُ الْحُسَيْنِ  
شَهِدَ بِهَا شَعْرِي وَ بَشْرِي وَ لَحْمِي وَ دَمِي فَلَمَّا قَالَ  
الْمَوْذِنُ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ التَّفَّتَ مِنْ فَوْقِ  
الْمَنْبَرِ إِلَى يَزِيدٍ فَقَالَ مُحَمَّدٌ هَذَا جَدِّي أَمْ جَدُّكَ يَا  
يَزِيدُ فَإِنْ زَعَمْتَ أَنَّهُ جَدُّكَ فَقَدْ كَذَبْتَ وَ كَفَرْتَ وَ إِنْ  
زَعَمْتَ أَنَّهُ جَدِّي أَنَّهُ جَدِّي، فَلَمْ قَتَلْتَ أَبِي وَ سَبَيْتَ  
حَرَمَهُ وَ سَبَيْتَنِي؟ ثُمَّ قَالَ: مَعَاشِرَ النَّاسِ! هَلْ  
فِيكُمْ مَنْ أَبُوهُ وَجَدَّهُ رَسُولُ اللَّهِ؟ فَعَلَّتِ الْأَصْوَاتُ  
بِالْبُكَاءِ...

امام سجاد علیه السلام آنقدر به معرفی خویش ادامه داد که صدای مردم به گریه و شیون بلند شد و یزید بیمناک شد که مبادا انقلابی صورت پذیرد لذا به مؤذن دستور داد تا اذان گوید تا بلکه امام سجاد علیه السلام را به این نیرنگ ساکت کند. مؤذن برخاست و اذان را آغاز کرد. همین که گفت: الله اکبر، امام سجاد علیه السلام فرمود: چیزی بزرگتر از خداوند وجود ندارد. و چون گفت: اشهد ان لا اله الا الله، امام علیه السلام فرمود: موی و پوست و گوشت و خونم به یکتائی خدا گواهی میدهد. و هنگامی که گفت: اشهد ان محمدا رسول الله، امام علیه السلام به جانب یزید رو کرد و فرمود: این محمد که نامش برده شد، آیا جد من است و یا جد تو؟ اگر ادعا کنی که جد توست پس دروغ گفتمی و کافر شدی. و اگر جد من است چرا پدر من را کشتی و حرم و اهل بیتش و مرا را به اسارت بردی؟ سپس فرمود ای مردم آیا در میان شما شخصی هست که جد و پدرش رسول الله باشد؟ پس صدای مردم به گریه و شیون بلند شد.

### روشن‌گری

بعضی انسان‌ها حاضرند برای رسیدن به اهداف‌شان از هر ابزاری استفاده کنند. حتی اگر لازم بشود قسم دروغ هم می‌خورند و از هر کس و ناکسی غیبت می‌کنند و به هر کس که لازم بدانند تهمت می‌زنند. بعضی فروشنده‌ها از این دسته‌اند. با این‌که می‌دانند جنس‌های‌شان عیب و نقص دارد،

ولی هنگام فروش به تمام مقدسات قسم می‌خورند که جنس‌شان حرف ندارد و بهتر از آن در بازار پیدا نمی‌شود. اما وقتی مشتری جنس را می‌خرد و بعد از فهمیدن عیب، برای پس دادن جنس معیوب، پیش فروشنده برمی‌گردد، با سیل تهمت‌ها و دروغ‌های او مواجه می‌شود. از تهمت خراب کردن عمدی جنس برای از بین بردن اعتبار او در بازار گرفته تا دروغ‌هایی مثل اینکه «در مغازه تستش کردیم و سالم بود» و «من اصلاً جنس بدون فاکتور نمی‌فروشم» و «تو اصلاً این جنس را از من نخریدی».

برای این‌که بشود دست این جور افراد را رو کرد، نیازی نیست که حتماً ثابت کنیم او دروغ می‌گوید و تهمت می‌زند، بلکه همین‌که درست‌کاری و راست‌گویی خودمان را ثابت کنیم، کافی است تا هر کسی که قضیه را می‌شنود، از خباثت آن فروشنده آگاه شود و حق را به ما بدهد. در این صورت حتی اگر یک انسان غریبه و ناآگاه از جزئیات ماجرا، بشنود که یک انسان دروغ‌گو با یک انسان راست‌گو در مورد یک مساله دچار اختلاف نظر شده‌اند، بلافاصله حق را به شخص راست‌گو می‌دهد.

امام سجاد علیه السلام در خطبه روشن‌گرانه خود، پیش از

## فرزند شهید

آن که خباثت یزید و جنایت‌های او را برشمارد، به معرفی خود و نسب پاک خود پرداخت و سبب شد تا از این رهگذر، کسانی که تحت تاثیر تبلیغات دروغین یزید از جنایت‌های پیش آمده اظهار رضایت و شادی می‌کردند، تغییر عقیده دهند و حتی یکی از بزرگان یهود که در آن جمع بود و از قضیه هیچ اطلاعی نداشت، چنان از عمل کرد یزید ابراز برائت کند که حتی حاضر شود در راه مخالفت با او، جانش را از دست بدهد.

قَالَ وَ رَوَى أَنَّهُ كَانَ فِي مَجْلِسِ يَزِيدَ هَذَا حَبْرٌ مِنْ  
أَخْبَارِ الْيَهُودِ فَقَالَ مَنْ هَذَا الْغَلَامُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ  
قَالَ هُوَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ فَمَنْ الْحُسَيْنُ قَالَ ابْنُ  
عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ فَمَنْ أُمُّهُ قَالَ أُمُّهُ فَاطِمَةُ  
بِنْتُ مُحَمَّدٍ فَقَالَ الْحَبْرُ يَا سُبْحَانَ اللَّهِ فَهَذَا ابْنُ بِنْتِ  
نَبِيِّكُمْ قَتَلْتُمُوهُ فِي هَذِهِ السُّرْعَةِ بِنَسَمَاءٍ خَلَفْتُمُوهُ  
فِي ذُرِّيَّتِهِ وَاللَّهِ لَوْ تَرَكَ فِينَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ  
سَبَطًا مِنْ صُلْبِهِ لَطَنَّا أَنَا كُنَّا نَعْبُدُهُ مِنْ دُونِ رَبِّنَا وَ  
أَنْتُمْ إِنَّمَا فَارَقْتُمْ نَبِيَّكُمْ بِالْإِمْسِ فَوْتَبْتُمْ عَلِيَّ ابْنَ  
فَقَتَلْتُمُوهُ سَوْءَةً لَكُمْ مِنْ أُمِّهِ قَالَ فَأَمَرَ بِهِ يَزِيدٌ  
لَعْنَهُ اللَّهُ فَوُجِعَ فِي حَلْقِهِ ثَلَاثًا فَحَامَ الْحَبْرُ وَ هُوَ  
يَقُولُ إِنْ شِئْتُمْ فَاضْرِبُونِي وَ إِنْ شِئْتُمْ فَاقْتُلُونِي أَوْ  
فَذَرُونِي فَإِنِّي أَجِدُ فِي التَّوْرَةِ أَنْ مَنْ قَتَلَ ذُرِّيَّةَ نَبِيِّ  
لَا يَزَالُ مَلْعُونًا أَبَدًا مَا بَقِيَ فَإِذَا مَاتَ يُصَلِّيهِ اللَّهُ نَارَ  
جَهَنَّمَ ...



یکی از علمای بزرگ یهود که در مجلس یزید حضور داشت، از یزید پرسید: این نوجوان کیست؟ یزید گفت: علی بن الحسین است. سؤال کرد: حسین کیست؟ یزید گفت: فرزند علی بن ابی طالب است. باز پرسید: مادر او کیست؟ یزید گفت: دختر محمد. یهودی گفت: سبحان الله! این فرزند دختر پیامبر شماست که با این فاصله کم پس از وفات پیامبر، او را کشته‌اید؟ شما چه جانشین بدی برای فرزندان رسول خدا بودید. به خدا سوگند که اگر پیامبر ما موسی بن عمران در میان ما فرزندی می‌گذاشت، ما گمان می‌کردیم که باید او را تا سر حد «پرستش» احترام کنیم، و شما دیروز پیامبرتان از دنیا رفت و امروز بر فرزند او شوریده و او را از دم شمشیر خود گذراندید؟ وای بر شما امت! یزید خشمگین شد و فرمان داد تا او را گردن بزنند، آن عالم بزرگ یهودی به‌پاخواست در حالی که می‌گفت: اگر می‌خواهید مرا بزنید یا بکشید، باکی ندارم! من در تورات یافته‌ام کسی که فرزند پیامبر را می‌کشد، همیشه ملعون خواهد بود و جایگاه او در آتش جهنم است.